

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال هشتم
شماره ۸۶ - اردیبهشت ۱۳۸۶ - مه ۲۰۰۷

تکاوران متجاوز و یا مهمانان تعطیلات عید پاک

وقتی تفنگداران و تکاوران انگلیسی به آبهای ایران تجاوز کردند حزب کار ایران (توفان) به اتخاذ موضع پرداخت و نظریات خویش را در این مورد بیان کرد. ما نظر خوانندگان توفان را به این اظهار نظر جلب می کنیم. هنوز چندی از این تجاوز تفنگداران انگلیسی نگذشته بود که رژیم جمهوری اسلامی بتدریج از بیان تجاوز تفنگداران انگلیسی دست برداشت و با لحنی سرشکستانه و حقیرانه از ملوانان انگلیسی که مهمان ما هستند و گویا برای گذراندن تعطیلات عید پاک به ایران آمده اند سخن گفت. خوب است که در مورد پی آمدهای این اقدام ضد ملی رژیم جمهوری اسلامی که خودش را با مصدق مقایسه می کند که کمر استعمار انگلستان را شکست تعمق کنیم.

“اطلاعیه

مرگ بر تجاوزگران به عراق و تجاوزگران به ایران

تفنگداران و ملوانان انگلیسی در هفته گذشته به مرزهای ایران در اروند رود (شط العرب) تجاوز کردند و توسط قوای مسلح ایران به اسارت گرفته شدند. از آن تاریخ عریه های راهزنان جهانی گوش فلک را کر کرده است و یک جنگ نژادپرستانه و روانی علیه ایران بر راه انداخته اند. این اقدام تجاوزکارانه یک پرووکاسیون آشکار امپریالیست فرئونگ انگلستان است که در آستانه تشدید تحریم ارتجاعی ایران به آن مبادرت ورزیده است. این نخستین بار نیست که امپریالیستها به مرزهای ایران تجاوز می کنند. در سال گذشته یک آلمانی و یک فرانسوی که از امارات متحده عربی به قصد “سیرو سیاحت” و “ماهگیری” ده ها کیلومتر در خلیج فارس به سوی ایران رهسپار شده بودند در نزدیکی جزایر متعلق به ایران تنها به اتهام عبور غیر مجاز از مرز دستگیر و محاکمه و محکوم شدند. معلوم نیست که ماهگیری چه نیازی به مسافرت پر مسافت دارد. مسافرتی که در عرض خلیج فارس و به سوی ایران صورت می گیرد. در... ادامه در صفحه ۲

باز هم پیرامون فعالیت سازمانهای غیر دولتی در ایران و نقش امپریالیسم

سازمانهای غیر دولتی و هراس رژیم

سازمانهای غیر دولتی همانطور که از نامشان پیداست معمولاً سازمانهایی هستند که به دولت حاکم مربوط نیستند. سازمانهایی نیستند که دولت حاکم آنها را بر سر کار آورده باشد. این سازمانها اگر در مقابل دولت حاکم نباشند حداقل منتقد اعمال و رفتار دولتهای حاکم در عرصه های مشخصی هستند. این سازمانها می توانند به ثبت رسیده باشند و یا اینکه در قلب مردم ثبت شده باشند. معمولاً عرصه فعالیتهای آنها متفاوت و از جمله در زمینه تحقق کمبودها و رفع نارسائیهای در جامعه در عرصه حقوق دموکراتیک است. مبارزه برای تساوی حقوق زن و مرد، مبارزه برای تحقق حقوق بشر، دفاع از حقوق زندانیان سیاسی، مبارزه برای آزادیهای مطبوعات و رفع سانسور و یا بسیاری عرصه های کار هنری و اجتماعی از جمله عرصه های فعالیتهای آنهاست.

همینکه فعالیت با صفت “اجتماعی” توصیف می شود ایجاد “خطر” می کند. زیرا که اجتماع از جمع مردم حکایت دارد و جمع شدن قطره های مردم می توان به دریا و امواج انقلاب بدل شود. یک رژیم هر چند فاسدتر بیرحم تر ارتجاعی تر باشد به همان نسبت از تجمع مردمش بیشتر وحشت دارد و تلاش می کند که این تجمعات را نابود سازد. رژیم جمهوری اسلامی در ایران با بستن در احزاب و سازمانهای سیاسی و با قلع و قمع کردن فعالیت سازمانهای حرفه ای و دموکراتیک، با سرکوب مطبوعات خود زمینه موجه پیدایش سازمانهای غیر دولتی را فراهم کرده است.

رژیم جمهوری اسلامی از پیدایش و فعالیت این سازمانها بشدت هراسناک است و تا کنون نتوانسته است بجز سلاح شناخته شده سرکوب و ارباب وسیله دیگری را در مبارزه با آنها بکار گیرد. آنها در گذشته حتی سازمانهای اسلامی خودی تاسیس کردند که بتوانند از... ادامه در صفحه ۴

“رهائی طبقه کارگر، کار خود طبقه کارگر است” و نقش حزب طبقه کارگر

حتماً این سخنان را در سرود انترناسیونال کمونیستی شنیده اید و بسیاری کمونیستها نیز از این گفتار به نقل از مقدمه “مانیفست حزب کمونیست” بسیار نقل کرده اند و یا اینکه حتماً این جملات مارکس را در “انترناسیونالیسم اول” در سپتامبر ۱۸۷۱ بخاطر می آورید که در جمع بندی از کمون پاریس می گفت: “طبقه کارگر آزادی خود را باید در میدان مبارزه بدست آورد...”. ولی متأسفانه پاره ای از کمونیستها که تحت تاثیر نظریات اکونومیستی هستند از این گفتار درست درک نادرستی ارائه می دهند. این گفتار تا آن حد که بخواهد به طبقه کارگر این اعتماد به نفس را بدهد که باید برای آزادی خویش بیاخیزد و قدرت سیاسی را به کف آورد و این آزادی نمی تواند محصول کار سایر طبقات اجتماعی بغیر از خود کارگران باشد و وی نباید منتظر آزادی خویش بدست دیگران و یا قهرمانان و خدایان و نیروهای خارج از طبیعت باشد سخنان درستی است. طبقه کارگر آن نیروی مادی اجتماعی است که می تواند جانیامیه تغییرات انقلابی قرار گیرد. ولی وجود طبقه کارگر بعنوان پایه مادی این تحول برای رفتن به سوی جامعه بی طبقه و یا برای نیل به سوسیالیسم و گذار به کمونیسم کافی نیست. این نیروی مادی باید با دانش علمی آغشته شود و تئوری سوسیالیسم علمی و در شرایط امروز مارکسیسم لنینیسم با آن بیامیزد تا جنبش کارگری راه خود را پیدا کند و بداند که بکدام جهت باید حرکت کند. جنبش کارگری نیروی بالقوه انفجار است ولی هر انفجاری به سود طبقه کارگر نیست و به امر رهائی وی یاری نمی رساند. تنها آن انفجاری زنجیرهای طبقه کارگر را بدور می افکند که با چاشنی مارکسیسم لنینیسم همراه باشد. این انفجار است که جهت تخریب نظام کهن را نشان می دهد. ولی برای کار این انفجار باید آموزش دید. باید شناخت سیاسی پیدا کرد، باید با دانش علمی مارکسیسم لنینیسم مسلح شد. بدون دستیابی باین دانش امکان رهائی طبقه کارگر بهیچوجه میسر نیست. باید شعور و ماده با هم تلفیق شوند تا تحول مورد نظر بوجود آید.

عده ای هستند که عوامفریبانه رفتار می کنند و کار یک بحث علمی و آموزنده را به شعارهای دهان پر کنی نظیر اینکه “طبقه کارگر قیم نمی خواهد”، “طبقه کارگر خودش را خودش آزاد می کند و به کس دیگری نیاز ندارد”، تنزل داده و حتی کارگران را علیه روشنفکران به عنوان دشمنان آنها تحریک می کنند و البته روشنفکرانی که بجز مارکسیسم لنینیسم به طبقه کارگر بیاموزند طبیعتاً دشمنان طبقه کارگر هستند زیرا مدت اسارات طبقه کارگر را افزایش می دهند. ولی این مدعیان دلسوزی برای یک “جنبش ناب کارگری” منظورشان همان دانش مارکسیسم لنینیسم است که نباید بدون طبقه کارگر نفوذ کند. آنها چه بدانند و چه ندانند کارگران را به کوری، به جهل طبقاتی دعوت کرده از آنها می خواهند که نادانسته دست بکار شوند و به بیراهه روند. نتیجه چنین فراخوانی از همان روز نخست معلوم است و هسته شکست را در دل خویش می پروراند. این افراد که تعداد آنها بویژه پس از شکست در هر جنبشی کم نبوده اند علیه حزب قد علم می کنند، دشمن حزب می شوند، حزب را سد راه انقلاب جا می زنند، کارگران... ادامه در صفحه ۷

به حزب طبقه کارگر ایران بپیوندید

تکاوران متجاوز ویا...

محافل سیاسی سخن بر سر جاسوسی و تحریکات امپریالیست آلمان و فرانسه در زیر نظر آمریکا علیه ایران بود. در همان زمان رسانه های اروپائی و از جمله آلمانی مدعی شدند و این نغمه شوم را سر دادند که مرز ایران در این منطقه مورد مناقشه و سیال است. این است که با قطعیت نمی توان از تجاوز به مرز ایران سخن گفت. همین سیاست را امروز امپریالیستها در مورد اروند رود اتخاذ کرده اند. رسانه های گروهی اروپائی و غرب یک صدا می گویند که مرز ایران و عراق مورد مناقشه است و مشخص نیست. وزیر خارجه کرد تبار دست نشانده عراق نیز این ادعای استعمارگر فرتوت انگلستان را مورد تأیید قرار داد. جنرال تبلیغاتی امپریالیست فرسوده و زوار دررفته انگلستان در این مورد که تفنگداران انگلیسی در آبهای عراق بوده اند دروغی بیش نیست. روزنامه آلمانی زود دوپچه سایوتونگ در شماره ۲۹ ماه مارس ۲۰۰۷ خود در یک مصاحبه مطبوعاتی با آقای دانیل-اراسموس خان استاد دانشگاه نظامی در آلمان کرده است باین مسئله اشاره می کند که ترسیم خط مرزی که توسط انگلیسها منتشر شده تنها ادعای انگلیسهاست و دارای اعتبار کافی نیست. زیرا در این منطقه مرز روشن نیست و نمی توان بدرستی تعیین کرد که مرز ایران کجا قرار دارد. وی در عین حال به تحریکات تفنگداران انگلیسی که بدون نیاز به بررسی یک کشتی هندی دست زده اند که تنها به صدور کالا برای اتومبیلها اشتغال داشته و نه سلاح و نه مهماتی حمل می کرده است اشاره می کند.

به این ترتیب امپریالیست انگلستان که مدعی است مرز میان ایران و عراق روشن نیست بخود اجازه می دهد که یک خط مرزی ترسیم کند و آنرا مرز جهانی ایران و عراق برسمیت بشناسد. تو گویی ۸ سال حنگ ایران عراق افسانه بوده است.

حقیقت این است که استعمارگران انگلیسی نه تنها به مرزهای آبی ایران تجاوز کرده اند، کشور مستقل عراق را نیز اشغال کرده و از آن سر دنیا آمده اند تا در آبهای اروند رود رژه برونند. سخن تنها بر سر تجاوز به ایران نیست، آنها به آبهای عراق نیز تجاوز کرده اند و باید منطقه را بدون قید و شرط ترک کنند. آنها طوری جلوه می دهند که گویا در پی آنند که از تمامیت ارضی عراق دفاع کنند. وقتی آنها آبهای ایران را جز آبهای عراق به حساب می آورند عملاً مرز مشترک ایران عراق را بر اساس مصالح امپریالیست انگلستان تعیین کرده اند. تحریکاتی که آنها به عنوان طلبکار با بی شرمی علیه ایران می کنند با این نیت کثیف است که در افکار عمومی حضور ناموجه خویش را به عنوان کشور متجاوز در عراق موجه جلوه دهند. انگلستان کجا و اروند رود کجا، تعیین مرز ایران و عراق چه ربطی به امپریالیست انگلستان دارد. وزیر خارجه مسخره عراق که نقش عروسک خیمه شب بازی را بعهده دارد به جای آنکه از یک قدرت استعماری متجاوز بطلبید که خاک عراق را ترک کند با ایران که همسایه دائمی عراق است و مردمان این کشور هزاران سال است که خویشاوندی دارند چانه می زند که حق با استعمار گران است. تو گویی که این مهمانان ناخوانده جنایتکار صاحبان اصلی عراق

هستند؟

مردم ایران که دل خونی هم در جنبش تنباکو، هم در انقلاب مشروطیت، هم در قرار داد تقسیم ایران با روسیه تزاری، هم در قرار داد وثوق الدوله، هم در قرار داد داری، هم در سرکوب نهضت جنگل، هم در نهضت ضد استعماری ملی کردن صنعت نفت دارند حاضر نیستند در مقابل این تجاوز آشکار و تحریک آمیز سکوت کنند. عمال انگلیسها در میان آخوندها براه افتاده اند تا راه را برای اربابان خویش هموار سازند و سر و ته قضیه را هم بیآورند. ولی ماهیت اقدام انگلیسها که سیاست ر اهرودی مودنیانه در پشت آن پنهان است نباید از نظر بیفتد.

نخست اینکه مرز آبی میان ایران و عراق بر خلاف جعلیات امپریالیستها و استعمارگران قعر الخط و یا عمیقترین شیار آبی رودخانه اروند رود (شط العرب) (تالوگ Talweg) است که در تمام مراجع جهانی به این نحو تعریف شده است و در مورد همه ممالک جهان اعتبار دارد. دوم اینکه قرار داد الجزایر که میان ایران و عراق در سال ۱۹۷۵ به امضاء رسید و صدام حسین در زمان تجاوز به ایران آنرا پاره کرد چنین واقعیتی را برسمیت شناخته و این سند در سازمان ملل متحد به ثبت رسیده است. پاره کردن این سند در تلویزیون عراق و اعلان جنگ همه ممالک همدست آمریکا و روسیه بدست صدام حسین علیه ایران بعد از انقلاب بهیچوجه از ارزش و اعتبار این سند نمی کاهد.

کشور ما برای حراست از مرز خود با عراق صدها هزار جانباخته داده است. شهرهای ایران با همدستی روسیه، انگلستان و آمریکا و فرانسه و آلمان و اتریش و استرالیا و مصر و اردن و عربستان سعودی و امارات متحد عربی با خاک یکسان شده است. ایران به مدت هشت سال برای حراست از این مرزها جنگیده و علیرغم خیانت آخوندها و طرح شعارهای انحرافی و تجاوزکارانه نظیر "راه قدس از کربلا" می گذرد از تمامیت ارضی خویش دفاع کرده است. هنوز ده ها هزار معلولین جنگی که بخاطر این مرز و بوم از سلامتی خود مایه گذاردند در قید حیات اند. صدها هزار جان دادند تا نسلهای بعدی ایران بتوانند با غرور و با سربلندی زندگی کنند و نشان دهند که هرگز اجازه نخواهند داد که قربانی تجاوز شوند و اموال و ثروتهای آنها توسط تجاوزگران و غارتگران جهانی به یغما رود. حال سر و کله چند تفنگداران مامور انگلیسی از آنور دنیا پیدا شده است که تمام این واقعیت را واژگونه جلوه داده و می خواهند چنین وانمود کنند که در این منطقه همان وضعی برقرار است که صدام حسین خواهان آن بوده است. همان وضعی که میراث امپریالیست فرتوت انگلستان در عراق اشغالی بعد از جنگ جهانی اول باقی گذارده بود. هیچ چیز تغییر نکرده است، روز از نو روزی از نو. همه چیز باز و قابل بحث است. این سیاست استخوان لای زخم گذاردن امپریالیست فرتوت انگلستان است تا در آینده همواره محملی برای اعمال سیاستهای استعماری خویش در منطقه پیدا کند. آنها در کاوش اختراع ابزاری هستند که در آینده بتواند ساز و کاری پیدا کنند که خلقهای منطقه را به جان همدیگر بیاندازند و اسلحه بفرشند و حضورشان را در منطقه توجیه کنند و نفوذشان را توسعه دهند. سیاست آنها سیاست تفرقه بینداز و

حکومت کن است. هم اکنون با این سیاست تبلیغاتی، کشاندن پای آن به شورای امنیت و مراجع بین المللی اساس تمامیت ارضی ایران در جنوب و در جنوب غربی ایران به زیر پرشش برده شده است. آنچه تا دیروز بطور بدیهی ایرانی بود پس از پیدا شدن سر و کله استعمارگران انگلیسی دیگر الزاما ایرانی نیست. می تواند عراقی باشد. می تواند عراقی هم نباشد. از این ببعد مرز روشن ایران و عراق به ابزار اعمال قدرت و زورگویی به ایران عراق و بدل می شود. تعیین حدود و ثغور این مرز در ید اختیار امپریالیستهاست که بر اساس هوی و هوس خود آنرا امروز بر اساسی و فردا بر اساس دیگری تعیین می کنند.

در اینجا سخن بر سر یک رفتار اشتباه آمیز نیست، بر سر به زیر سؤال بردن مشروعیت مرزهای ایران است. هوچگری انگلیسها را باید با تمام قدرت پاسخ گفت. تسلیم در برابر فشار انگلستان آغاز عقب نشینی بی فرجامی است که خاتمه آن بر کسی روشن نیست. انگشت را که بدهی دستت را خواهند کند. پاسخ امپریالیستها را باید همواره با قاطعیت داد. مسامحه، مسالمت، خوشخیالی با و یا درباره امپریالیستها تنها توهامات مغزهای بیمار است که ماهیت تجاوزکارانه این موجودات خونخوار و نژاد پرست را که تجاوز به سرزمینهای دیگران و غارت آنها را حق طبیعی خود می دانند، نمی شناسند.

حزب کار ایران (توفان) تجاوز به مرزهای برسمیت شناخته شده ایران را محکوم می کند. خون صدها هزار جوانان این آب و خاک که جان دادند تا ایران زنده بماند از ما می طلبد که در مقابل این تجاوز بی شرمانه ایستادگی کنیم و سربازان متجاوز انگلیسی را به ایران رسماً محاکمه نماییم. دولت انگلستان بجای عریده کشی باید پاسخگوی عملکرد تجاوزکارانه خود باشد و رسماً از مردم ایران پوزش بطلبد و بفهمد که دوران اربابی به اتمام رسیده است. مردم ایران نوکر انگلستان نیستند و بی احترامی و وقاحت آنها را متقابلاً پاسخ خواهند گفت. نژاد پرستی امپریالیستها در ایران بردی ندارد. مردم ایران هرگز تسلیم راهزنی وحشیانه و بربرمنشانه امپریالیستها نخواهند شد. هرگز نباید اجازه داد که حاکمیت مسلط در ایران بر سر منافع ملی ما با استعمارگران معامله کند و تأیید نماید که به مرزهای ایران تجاوزی صورت نگرفته و بطور ضمنی اعتراف نماید که مرزهای ایران سیال است و صدام حسین در تجاوزش به ایران محق بود. در اینجا پای اشتباه و اشتباه مکرر خطایان در میان نیست. پای تنظیم سیاست راهبردی امپریالیستها در منطقه و سیاست و طرح و برنامه های چند ده ساله آینده آنها حتی پس از خروج از عراق مطرح است. هرگز نباید در مقابل دشمن خونخوار کوتاه آمد و به ننگ تسلیم خفت بار تن در داد. در این عرصه و در این شرایط جانی برای مصالحه باقی نیست. استعمارگران در منطقه خاورمیانه باید بفهمند که با چه کسانی طرفند و نباید پا را از مرز خود خارج بگذارند. در این سالهاست که سرنوشت خاورمیانه رقم می خورد کسی که این را نبیند از سیاست چیزی نفهمیده است. بشریت متمدن و مترقی در سمت ما ایستاده است. حزب ما تح... ادامه در صفحه ۳

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران

تکاوران متجاوز ویا...

ریکات امپریالیستها را بشدت محکوم میکند. این تحریکات، تحریمهای امپریالیستی و جنگ روانی موجب تشنج و وسيله ای در دست جمهوری اسلامی علیه هرگونه صدای حق طلبانه و آزادیخواهانه مردم ایران بکار خواهد رفت. پس مرگ به تجاوز امپریالیستی به ایران! نه به تحریم و نه به هر نوع تحریک و جنگ روانی علیه ایران!

این اطلاعیه ای بود که حزب کار ایران (توفان) در مورد تجاوز به مرزهای ایران منتشر کرد.

در این جا روشن است که سربازان خاطی انگلیسی به مرزهای ایران تجاوز کرده اند. دولت انگلستان در نخستین اطلاعیه خود که در ارونند رود خط مرزی را ترسیم کرده بود نشان داد که سربازان انگلیسی در بخش آبهای متعلق به عراق قرار دارند. این اقدام وقیحانه امپریالیست انگلستان نشان می داد که آنها مرزی را به رسمیت می شناسند که دارای اعتبار بین المللی نیست و منطبق بر قرار داد ۱۹۷۵ الجزایر نمی باشد. از فردای آنروز انگلیسها از طرح مجدد این مسئله که در عین حال تأییدی بر گفته دولت ایران بود خودداری کردند ولی اضافه می کردند که مرزهای ایران و عراق در این ناحیه کاملاً مشخص نیست. همین خودداری دولت انگلستان از نمایش مجدد محل دستگیری سربازانش در آبهای ارونند رود و نه پس گرفتن ادعای خود نشان می دهد که آنها مرزهای ایران و عراق را برسمیت نمی شناسند و با این ادعای خود در رسانه های گروهی بطور ضمنی سندی را به تصویب رسانده اند که در آینده هر وقت لازم باشد با استناد به آن می توانند مدعی شوند که آنها همواره معتقد بوده اند که محل دستگیری سربازان انگلیسی متعلق به خاک عراق و نه ایران بوده است. رژیم جمهوری اسلامی در مقابل ارباب انگلیسی خویش سر تعظیم فرود می آورد.

ادعای رژیم جمهوری اسلامی این بود که آنها به خاک ایران تجاوز کرده و جاسوس اند و طبیعتاً باید مانند جاسوس با آنها رفتار کرد. این دومین بار است که سربازان انگلیسی به مرزهای آبی ایران تجاوز می کنند و دستگیر می شوند. آیا کسی در ارتش انگلستان نیست که به سربازان انگلیسی حالی کند نقشه جغرافیا را چگونه باید بخوانند و مرزهای آبی میان دو کشور چگونه ترسیم شده است؟ مسلماً هست و خویش هم هست. سخن بر سر تحریکات و تجاوز به ایران برای سنجش آمادگی رزمی ایران و عکس العمل دولت ایران است. سیاست رژیم جمهوری اسلامی در حل این بحران یک سیاست خائنانه نسبت به مصالح ملی و توهین آمیز به مردم ایران بود. حال باید انتظار داشت که با همین اقتضای نیز کار مسئله اتمی را فیصله دهند و با امان نامه گرفتن از آمریکا به مصالح ملی ایران خیانت کنند.

رژیم جمهوری اسلامی که نخست باد به غیبه انداخته بود و به امپریالیستها شاخ و شانه نشان می داد که چنین و چنان خواهند کرد و مصالح ایران فروشی نیست. کاسیکارانه منافع ایران را مانند تجار "محترم" بازار معامله کرد. آنها کار تجاوز به مرزهای ایران را به یک سیرک تمام و کمال بدل کردند که جز آبروریزی برای رژیم چیزی باقی نگذاشت. آنها به نحو مشمنز کننده ای سرباز زن انگلیسی را با لچک اسلامی، به صورت تحریک

آمیز به پشت تلویزیون آوردند. تو گوئی این سفیهان نمی فهمند که این اقدامات تحریک آمیز در لحظه ای که امپریالیست آمریکا در بوق تجاوز به ایران می دم تا به چه حد به ضرر ایران تمام می شود و افکار عمومی مردم اروپا را تحریک می کند.

سپس رئیس جمهور یک مملکت ۷۰ میلیون نفری با یک من ریش اسلامی نتراشیده و درهم و نامرتب و هیات وزراء بدتر از خود وی، نوکری صفتانه به بدرقه چند سرباز متجاوز رفتند و حق تجاوز آنها را با هدایای زیاد کف دستشان گذارند و آنها را با کیکبکه و دبدبه بسیار راهی سفر فرنگ کردند. آنها حتی برایشان فورا به دستور ولیعصر کت و شلوار از پارچه های فاستونی دوختند و به تشنان کردند. تحقیری که این ارادل و اوباش به جان خریدند بسیار بی شرمانه است. این ایران نبود که از مسند قدرت سخن می گفت و در عفو لذتی را می جست که در انتقام نبود بلکه برعکس این سربازان انگلیسی بودند که به ریش احمقی نژاد می خندیدند و از مرخصی دو هفته ای خویش در نزد ایشان اظهار رضایت می کردند. در این میان تکلیف مرزهای آبی ایران به بی تکلیفی دچار شد. معلوم شد که امپریالیست انگلستان به مرزهای ایران تجاوز نکرده بوده است و آن بخشی که ما مدعی تعلق آن به خاک ایران هستیم متعلق به دولت صدام حسین است. این کار احمقی نژاد که مانند یک دلکف به تمام معنا در مقابل دوربین خبرنگاران ظاهر شده بود و لبخندهای مصنوعی می زد و برای سربازان انگلیسی دم تکان می داد از نظر حقوقی تأیید ادعاهای صدام حسین و بی جهت ریختن خون صدها جان باخته ایرانی بود که برای دفاع از میهنشان جان باخته بودند. این اقدام توهین مستقیم به مردم ایران بود. امپریالیستها که در این فاصله فهمیده اند که توپ ایران پر زور نیست و با تهدیدهای توخالی عرض اندام می کند طبیعتاً درجه توقعات خویش را افزایش خواهند داد. انگشتت را که دادی باید دستت را بدهی. حال نوبت دادن دست است.

اقتضای که هیات حاکمه و دارو دسته احمقی نژاد بیار آوردند آنچنان شگفت آور بود که مردم ایران آنها را به مسخره گرفته اند. آقای اکبر اعلی عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی یعنی کسی که ظاهراً باید در جریان امر چنان مهمی که مربوط به تجاوز به مرزهای ایران است باشد می گوید: "دولت احمدی نژاد و شخص وی باید پاسخ دهند که اگر ملوانان انگلیسی متجاوز نبوده و به جاسوسی علیه ایران مبادرت نکرده بودند چرا دستگیر شدند و هزینه های ناشی از این رویداد به کشور و ملت ایران تحمیل شده است و چنانچه دستگیر شدگان واقعا به آبهای سرزمین ایران تجاوز کردند و این اقدام آنها به گونه ای بود که استحقاق مجازات داشته اند چرا رئیس جمهوری آنان را تأیید و از خداوند برایشان آرزوی توفیق می کند؟"

سخنان بجائی است که خود ایشان به عنوان عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی باید به آن پاسخ گویند و دولت احمقی نژاد را استیضاح نمایند.

مبارزه نادرست در برخورد...

مسجد بیگسان در خدمت طبقات قدرتمند و مسلط و بهره کش جامعه قرار می گیرند. آنها در حقانیت مذهب داد سخن می دهند و می کوشند تمام اهرمهای قدرت خویش را برای اشاعه خرافه مذهب بکار گیرند. گسترش جهالت تقویت نظام بهره کشی انسان از انسان است. این است که مذهب بعلت درجه تکامل اجتماعی، سطح پیشرفت علوم و قدرت طبقات حاکمه و ضعف نیروی مقابله کننده با آن به نیروی مادی در میان توده ها و بویژه زحمتکشانش بدل می شود و مبارزه با آن با شعار و انتشار بیانیه ممکن نیست. مبارزه با مذهب که مبارزه با جهالت بطور کلی است یک مبارزه طبقاتی است و باید در راستای مبارزه سیاسی برای کسب قدرت سیاسی و مصالح این مبارزه حل گردد. حتی پس از کسب قدرت سیاسی خرافه مذهبی در میان توده های مردم ریشه های قرنهای گذشته را بدوش می کشد و راه مقابله با آن آسان نیست. تا مجهولات در جهان وجود دارد و تا طبقات در جهان وجود دارد همیشه جهالت امکان رشد و بقا پیدا می کند. برای مقابله با مذهب باید با حوصله و با کیاست رفتار کرد. خرده بورژواها که فاقد دور اندیشی لازم هستند و باین تصور باطل دچارند که کار مبارزه اجتماعی را می شود با جند بیانیه و اعلامیه خاتمه یافته تلقی کرد ابزار سحر آمیزی برای مقابله با مذهب دارند. برای آنها کافی است دو تا اعلامیه صادر کنند تا وظیفه مبارزه با مذهب برای آنها به پایان رسیده باشد. آنها از مبارزه طبقاتی و طولانی بودن آن و ریشه های تاریخی رشد مذهب و یافتن اشکال مبارزه منطقی با آن بوئی نبرده اند.

این خرده بورژواها که بسیار پرمدها نیز هستند و بعلت جهالت ذاتیشان چنین فکر می کنند، که با حضور آنها تازه مبارزه با مذهب آغاز شده است و قیل از حضور آنها هر چه بوده سراپا اشتباه و انحراف بوده است نه تنها ظرفیت آموزش از تجربه گذشته را نفی می کنند بلکه خود را عملاً در مبارزه با مذهب عاجز می بینند. آنها هر جا به خیال خودشان با مذهب درافتاده اند با شکست روبرو شده، این است که مبارزه آنها با مذهب نه یک مبارزه طبقاتی بلکه یک مبارزه دشمنانه، کینه جویانه و خصومتگرانی شخصی شده است. بهترین نمونه این مبارزه نفرت جویانه را شما در حزب کمونیست کارگری می بینید که افکار انحرافی منصور حکمت را در مبارزه با مذهب پیاده می کند. آنها مبارزه با مذهب را به مبارزه با مذهب اسلام خلاصه کرده اند و این مبارزه طولانی و عمیق اجتماعی را به فحاشی صرف بدل نموده اند. مغز محدود و تفکر خرده بورژوائی آنها به آنها اجازه نمی دهد ببینند که با فحاشی به عواطف انسانهای مذهبی کوچکترین گامی... ادامه در صفحه ۷

اسناد مربوطه آن به سازمانهای امنیتی از "حجم عظیم فعالیتهای موثر" خود پرده برداشته و جریان واریزی پولهای مصوبه قانونی را به حسابهای خویش تضمین می کنند. تضمین آینده این پولها نسبت مستقیم با لو رفتن افراد و درجه فعالیت این چینی دارد. اگر در این گونه فعالیتها جنبه مالی و تضمین حقوق بازنشستگی نقش اساسی نداشته باشد روشن است که نتیجه اعمال آنها لو دادن مخالفین و بی ضرر کردن آنهاست. رژیم جمهوری اسلامی مدتی است که با این تاکتیک امپریالیستی آشنا شده است و بدل آنرا به کار می برد. این یک راه و روش سوخته است.

مبارزه دموکراتیک جزء جدائی ناپذیر مبارزه ملی

حزب کار ایران (توفان) بعنوان حزب طبقه کارگر ایران که نمی تواند نسبت به سرنوشت مبارزان و مخالفین ضد جمهوری اسلامی بی تفاوت باشد نمی تواند بدون تحلیل و بدون ارزیابی از این حوادث در گوشه ای بنشیند و بیعمل نظاره گر سیر خود روی حوادث باشد. وظیفه ما ایجاب می کند تا آنجا که توان تئوریک و درک سیاسی ما اجازه می دهد در پی یافتن راه حلی بر آنیم که دارای بیشترین فایده و کمترین ضرر باشد.

یکی از علل ضعف مبارزات مردم در ایران و بویژه سازمانهای سیاسی ایران در این واقعیت است که آنها ارزش واقعی را به مبارزه ملی و به مبارزه دموکراتیک و ارتباط ناگسستی آنها بهم، نمی دهند.

مبارزه ملی یک مبارزه ضد امپریالیستی است، مبارزه ای علیه قدرت خارجی و برای حفظ استقلال ملی و تمامیت ارضی و حاکمیت ملی است و مبارزه دموکراتیک مبارزه ای برای دست یابی به آن چنان حقوقی است که منافع عمومی خلق را که اکثریت جامعه است در برگیرد. حقوق و خواستهای دموکراتیک از زمره این حقوق عمومی اند. این دو بخش مبارزه لازم و ملزوم یکدیگر هستند و جدا کردن آنها از هم می تواند صدمات جبران ناپذیری به مبارزه مردم ایران بزند. البته ممکن است در هر مرحله از مبارزه از جمله تجاوز رسمی امپریالیسم به خاک کشوری یک جنبه این مبارزه تقویت شود و جنبه دیگر را موقتا تحت اشعاع خویش قرار دهد و به آن جنبه عمده دهد ولی بهر صورت رابطه مبارزه ضد امپریالیستی و دموکراتیک ناگسستی است. برای مبارزه علیه امپریالیسم نمی توان از امدادهای غیبی مدد گرفت بلکه باید توده های مردم را بسیج نمود. وقتی نیروی خلق آگاهانه بسیج شود و مصمم گردد که نیروهای امپریالیستی را از کشورش بیرون بریزد امپریالیسم غول آسا بیک باره به بیر کاغذی بدل می شود و ناچار است کوله بار خویش را بردارد و فرار را بر قرار ترجیح دهد. تجربه الجزایر، ویتنام و عراق... ادامه در صفحه ۵

نقش سازمانهای غیر دولتی و سیاست راهبردی امپریالیسم در برخورد و نفوذ در آنها به تفصیل نوشته است. حوادث کودتاهای "دموکراتیک" و بدون "خونریزی" در بوگسلاوی، اوکراین، گرجستان و... از نمونه های بارز آن است.

این تجارب نشان دهنده آن است که امپریالیسم در این عرصه، تجارب فراوان گرد آورده و با جمع بندی از آنها با پشتکار و هوشمندانانه همچنان به پیش می تازد. این تجارب نشان می دهد که در شرایط فقدان حزب طبقه کارگر که از نفوذ کافی در میان مردم برخوردار باشد همواره هستند کسان و یا نیروهائی که در کمند اسارت ایده های امپریالیستی گرفتار آمده و به آلت دست آنها بدل می شوند بدون آنکه خود واقف باشند که در این سامان طراحی شده نقش کدام پیچ و مهره به ظاهر بی اهمیت آن را بعهده گرفته اند. مجموعه این پیچ و مهره ها که به ظاهر به هم ربطی ندارند در راس این سامانه امپریالیستی، ارتباطاتشان در دست از ما بهتران بهم می رسد و بولدزری می سازد که همه چیز را می رويد و نابود می کند. کفایت از جمله به فعالیتهای امپریالیستیهای آمریکائی و هلندی توجه کنیم که چگونه میلیونها دلار و یورو برای به اسارت در آوردن خلقهای ایران و آنها تحت نام دوره های آموزشی خبرنگاران و یا تاسیس سایتیهای اینترنتی و یا رسانه های گروهی و رادیوها و... هزینه می کنند تا بتوانند سلطه خویش را بر سازمانهای غیر دولتی در ایران تحمیل نمایند و آنها را به نفع خود به استحاله در آورند.

این تاکتیک امپریالیستی اگر تا دیروز برای موثری داشت از زمانیکه از جانب حریف شناخته شده است نه تنها برای خویش را از دست داده بلکه وسیله مبارزه موثری در دست دشمن گردیده تا با یافتن بدل آن، آنرا خنثی نماید و از دامنه تاثیراتش بکاهد و چه بسا آنرا در خدمت اهداف خود در آورد.

نمونه آن را ما در دستگیری خبرنگاران ایرانی که عازم هند و یا هلند بودند می بینیم. رژیم با اعزام عمال خود همراه این گروهها، در داخل آنها رخنه کرده و از ارتباط مسئولین آنها با عمال ایرانی امپریالیستها در خارج از ایران که سرنخارا را با گرفتن حقوقهای کلان بدست دارند با خبر می گردد. در حالیکه این عمال خود فروخته امپریالیستها با ایجاد پل ارتباطی با داخل ایران و شکار مبارزین، آنها را سازمان داده به خارج برای دیدن دوره های آموزشی می کشانند، عمال امنیتی ایران با خونسردی شاهد این حوادث اند و در کمین می نشینند تا این عناصر برجسته و منتخب را که قربانی سیاست "عسس بیا مرا بگیر" عمال ماجراجو و دست آموختگان سازمانهای امنیتی غرب شده اند براحتی و بدون درد سر و مخارج اضافی شکار کنند و از گردونه برای سالهای متمادی خارج گردانند. شکار این مبارزین در ایران و نابودی آنها برای ماجراجویان و عوامل ایرانی سازمانهای امنیتی غرب پیشیزی ارزش ندارد زیرا آنها با یافتن این قربانیان جدید و دادن

باز هم در مورد سازمانهای...

آنها نیز بنام سازمانهای غیر دولتی نام ببرند. این سازمانهای رژیم ساخته طبیعتا از نظر جلب مردم و تاثیر اجتماعی بی فایده بودند و نمی توانستند ابزار موثری در مبارزه با سازمانها و فعالیتهای دموکراتیک اپوزیسیون باشند. این امر که رژیم بشدت از وجود این سازمانها و فعالیت آنها هراسناک است و نمی داند چه خاکی بر سرش بریزد به بهترین وجهی از سند زیر بر می خیزد.

در مقاله آقای کیانوش سنجرى در بند ۲۰۹ زندان اوین می خوانیم: "یک شب آقائی آمد سراغم که رفتاراش با سایر بازجویی که می آمدند و از من بازجویی می کردند، فرق داشت. او در باره طرح های آمریکائی ها بر ضد ایران حرف زد. او گفت آمریکائیا دارند دفترهایی را در اطراف ایران دایر می کنند. او گفت این اقدام امریکائیا بر ضد ایران، شبیه اقدامشان بر ضد شوروی در زمان جنگ سرد است. در زمان جنگ سرد، آمریکا پایگاه "ریگا" را در لتونی دایر کرد و آن جا را مرکزی برای جمع آوری اطلاعات و عملیات روانی و امنیتی و اقدام های نظامی علیه شوروی کرد. پایگاه ریگا محل دیدبانی برای جمع آوری اطلاعات از تحرکات نظامی و امنیتی شوروی بود. آمریکا قصد دارد همین سیاست را نسبت به ایران پیش ببرد.

او از من پرسید آیا در این باره چیزی می دانم و آیا اطلاع دارم که بودجه ای که آمریکا برای ترویج دموکراسی در ایران اختصاص داده است به چه افراد و گروه هایی پرداخت خواهد شد؟..."

این بازجویی نشان می دهد که رژیم جمهوری اسلامی از پاره ئی دسیسه های امپریالیسم آمریکا علیه ایران و نه تنها جمهوری اسلامی با خبر است ولی نسبت به پاره ئی از آنها در تاریکی بسر می برد و دلنگرانی آنها از این است که می ترسند در مقابل اعمال انجام شده ای قرار بگیرند که دیگر برای مقابله با آنها بسیار دیر شده باشد.

در اینجا سخن بر سر حقانیت مبارزه ایکه این سازمانها می کنند نمی تواند در میان باشد. هر جا سرکوب هست مقاومت هست و این حق مسلم مردم است که برای تحقق حقوق خویش مبارزه کنند. نفی حقوق انسانها محکوم کردن آنها به مرگ است و رژیم جمهوری اسلامی بیهوده تصور می کند با وسایل سبعانه می تواند جلوی این سیل فزاینده را بگیرد. ولی صرفنظر از حقانیت مبارزه مردم میهن ما باید با چشمان باز به امر رهبری این مبارزات توجه کرد که می تواند به عامل قطعی در تعیین ماهیت این سازمانها بدل شود و در ارزیابیهای سیاسی موثر افتد.

تاثیرات سازمانهای غیر دولتی و نقش امپریالیسم

حزب ما در مقالات متعددی در گذشته پیرامون

ماخواهان خروج بی فید و شرط امپریالیست امریکا از کشور عراق هستیم

باز هم در مورد سازمانهای...

در مقابل ماست. ولی بسیج توده های مردم برای مبارزه فداکارانه علیه تجاوز امپریالیستی و حتی بسیج مردم برای مبارزه با دسیسه های امپریالیستی بدون برسمیت شناختن حقوق دموکراتیک آنها مقدور نیست. مبارزه برای تحقق حقوق مردم، احترام به مردم، ارزش قابل شدن برای مردم، پذیرفتن این امر که انسانها دارای حقوقی هستند که دستاورد تاریخی بشریت است و هیچ قوم و گروه و دارودسته ای مجاز نیست این حقوق را بطورکلی و خودسرانه از آنها سلب نماید از جمله مواردی هستند که به بسیج توده های عظیم مردم یاری می رسانند و آنها را آماده فداکاری می کنند. وقتی از جانب حکومتی حقوق شهروندان خودسرانه و توجیه ناپذیر مستمرا بزیر پا گذارده شود در صورت تجاوز نیروهای بیرحم امپریالیستی دل و دماغی نمی ماند تا کسی به مقابله با امپریالیسم دست زند. مردم از خود می پرسند ما از چه چیز دفاع می کنیم؟ از اینکه آل رفسنجانی درآمدهای نفت ایران به جیب مبارک سرازیر کند؟ از اینکه آخوندهای جنایتکار ایران را ملک شخصی خود تلقی کرده و از مردم ایران سلب مالکیت میهنشان را کرده اند؟ از اینکه خصوصی سازی را با زور و دروغ و کلاشی و تحریف قانون اساسی بطوری پیش می برند که همه منابع ملی ایران را به مالکیت خصوصی افرادی از طبقه حاکمه در آورند؟ چنین دولتی طبیعتا نمی تواند حافظ منافع ملی باشد. آنها حافظ منافع خودیها هستند تا گنج باد آورده ای را که به کف آورند میان خود تقسیم کنند.

این است که مبارزه ملی همواره باید با مبارزه دموکراتیک همراه باشد. مبارزه دموکراتیک جزء لاینفک مبارزه ملی است و برعکس است. در گذشته در مبارزه مردم ایران ما همواره شاهد آن بوده ایم که یک جنبه از این مبارزه بهای درخور خویش را نداشته است. در زمان انقلاب بسیاری از نیروهای سیاسی ایران بویژه نیروهای "چپ" اهمیت تکیه بر مبارزه دموکراتیک را درک نمی کردند و آنها را با برچسب لیبرالیسم محکوم می نمودند. آنها به بهانه حمایت از مبارزه ملی و به بهانه خطر تجاوز امپریالیستی که بهر صورت یک خطر واقعی تا زمان زنده بودن امپریالیسم باقی می ماند مبارزه برای تحقق حقوق دموکراتیک را تخطئه می کردند. در راس آنها حزب توده ایران که گماشته شورویها بود قرار داشت. پاره ای از این مدعیان کمونیست حتی اول ماه مه روز بزرگ رژه طبقه کارگر جهانی علیه سرمایه را که برای نخستین بار بعد از کودتای خائنانه ۲۸ مرداد در ایران برگزار می شد در کنار خمینی و دارودسته های حزب الله سینه زدند تا از "توده ها" عقب نمانند. بزعم آنها گویا بنقل از خمینی "همه روزها روز کارگر است، حضرت علی هم کارگر بود" و...

اینکه لیبرالها که پایشان در مبارزه با

امپریالیست آمریکا می لنگید پرچمدار مبارزه برای دموکراسی شده بودند ناشی از ضعف کمونیستها و نیروهای کمونیستی بود که اهمیت مبارزه دموکراتیک را درک نمی کردند و پرچم آن را دو دستی به لیبرالها داده بودند. تلاش برای رهبری مبارزه دموکراتیک و به کف آوردن پرچم آن به مفهوم بسیج توده های مردم و گسترش مبارزه آنهاست. در این مبارزه است که مردم به حقوق خویش واقف شده، آگاهی طبقاتی پیدا کرده، مبارزه آنها رشد نموده گسترش می یابد و طبیعتا برای مبارزه علیه امپریالیسم نیز آمادگی پیدا می کنند. پاره کردن پیوند این دو بخش مبارزه، به بیراهه کشانده شدن آن، همانگونه که سیر انقلاب ایران نشان داد، منجر خواهد شد.

اهمیت درک این مسایل از آن جهت لازم است که برای مبارزان ایرانی و فعالین حقوق بشر روشن شود که نباید اشتباهی که در زمان انقلاب صورت پذیرفت باین نحو تکرار شود که این بار به جنبه دموکراتیک مبارزه تکیه شود و جنبه ملی و ضد امپریالیستی آن نفی گشته و یا در پرده قرار گیرد. نفی جنبه ضد امپریالیستی مبارزه مردم همواره این خطر را دارد که جنبش به راست منحرف شود. زمینه نفوذ دشمنان جنبش در میان مردم تقویت شود. گرگها در لباس میش در پی انحراف جنبش بر آیند و ایران را از چله ای به چاه برند.

تلاشهای امپریالیسم برای نفوذ در جنبش دموکراتیک

چندی پیش نشریه اشپیگل شماره ۶ مورخ ۵ فوریه ۲۰۰۷ بزبان آلمانی مقاله تحت عنوان "عراق، برای دومین بار" پیرامون سیاست آمریکا در مورد تقویت اپوزیسیون ایران منتشر کرد که در آن از این یاد می شد که آمریکائیا در پی علم کردن یک احمد چلبی ایرانی هستند تا در صورت حمله به ایران از وجود "شریف" ایشان برای ایجاد جامعه "دموکراتیک" نظیر عراق استفاده جویند. این نشریه نام این احمد چلبی ایرانی را آقای امیر فخرآورد دانشجوی سابق پزشکی که گویا یکی از رهبران جنبش مستقل دانشجویی در سال ۱۹۹۹ در ایران بوده و به آمریکا فرار کرده است ذکر می کند. بنظر اشپیگل شخص آقای فخرآورد که پایش میلنگد و به ادعای وی این لنگیدن ناشی از شکنجه اش در ایران است ستاره جدید اپوزیسیون ایران در واشنگتن است. ایشان از اول ماه مه سر و کله اش در آمریکا پیدا شده است. برآمدی در مقابل سنای آمریکا داشته و ملاقاتی با رئیس سابق سازمان "سیا" آقای جیمز وسلی. کارمندان عالیرتبه وزارت دفاع آمریکا همیشه حامی وی بوده اند. وی قیل از سخنرانی در مقابل مدعوین فریاد می زند: "من آمریکا را دوست دارم، اینجا به حرفهای من گوش می دهند". آقای امیرفخرآورد که ۳۱ سال دارد از اینکه وی را با چلبی مقایسه کنند بشدت

ناراحت می شود. وی می گوید چلبی یکرز هم زندان نکشیده است. ولی آقای فخرآورد و چلبی دوست مشترکی بنام ریچارد پرل دارند. اشپیگل می نویسد که فخرآورد پس از خروج از زندان و ورودش در ماه آوریل به دبی با محافظه کاران ریچاردپرل ملاقات کرده و برانمنامی وی به واشنگتن رفته است. خود این نشریه برای اینکه حداقل خوانندگان ایرانی اش دچار حیرت نشوند یادآور می شود که پژوهشهای آنها نشان داده است که این حضرت آقا را که در آمریکا چنین فعالانه از این موسسه به آن موسسه می رود و در رادیوهای گوناگون مصاحبه می کند نه در خارج و نه در داخل ایران کسی به عنوان سرکرده جنبش دانشجویی نمی شناسد. در حقیقت آقای فخرآورد یک موجود ناشناخته ای است که امپریالیستها برای شناساندن وی در جهان بشدت سرمایه گذاری می کنند. اینکه مردم ایران وی را نمی شناسند برای آمریکا اساسا اهمیت ندارد. "در واشنگتن شایعاتی وجود دارد مبنی بر اینکه آقای فخرآورد به جرم تبهکاری در زندان بوده و در آنجا تصادفا در تماس با دانشجویان قرار گرفته است. آقای ولی نصر استاد سیاسی و یکی از کارشناسان برجسته ایران، گفته های فخرآورد را "دروغ محض" می خواند و می گوید هیچکس وی را نمی شناسد". آنها نوکر و گماشته مورد اعتماد می خواهند و نه انسان اصیلی که مورد احترام و علاقه مردم ایران باشد. آنها اتفاقا به تبهکاران کارگشته که بتواند نقش خائنانه خویش را به بهترین نحوی ایفاء کنند نیاز دارند. آنها به "شو" و تبلیغات جهانی نیاز دارند نه بیک رهبر با کیاست و ملی و کاردان برای ایران.

در این ارتباط هاست که نوشته آقای کیانوش سنجرى در بند ۲۰۹ زندان اوین و جریان بازجویی از وی اهمیت فراوان می یابد. به پاره ای از این پاسخ و پرسشها توجه کنید:

"...آیا اگر من به دروغ اعتراف می کردم به داشتن ارتباط با مشاورین ارشد کاخ سفید، همه چیز می آمد سر جای اولش؟ اما من نمی خواستم دروغ بگویم. می دانستم که بازجوها تشنه همین دروغ ها هستند. آن ها دروغگوترین وادارکنندگان به دروغ هستند آن ها می گویند اگر به فلان مسئله اعتراف کنی، کمکت می کنیم، اما آن ها دروغ می گویند. آن ها می خواهند پرونده سازی کنند. آن ها در کمین نشسته اند(مترصد هستند) تا زندانی، حتی شده باشد به دروغ، اعتراف کند. اگر چنین شود، زندانی باید تا ته خط برود. باید پرونده ای که به دست خودش ساخته و پرداخته است را تکمیل کند. نباید مو لای درز پرونده برود. درزها باید پوشیده شود. این کار بر عهده زندانی است.

فکرش را بکنید! به من می گفتند ما می دانیم که تو با ریچارد پرل در تماس بوده ای. با این پیش فرض(این پیش فرضها در بازداشتگاه امنیتی ۲۰۹ اساس کار بازجوهاست) آن ها از من می پرسیدند که برنامه های... ادامه در صفحه ۶

مبارزه با تروریسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست

را به خدمت خود گرفته، از پاره ای بعنوان قابدستمال استفاده کرده، پاره ای خوشخیال و بی مغز را بدنام نموده و جبهه کسانی را که ممکن است برایشان در آینده "سرخ" شوند درهم شکنند. امپریالیستها در عین حال قبح دریافت یارانه از دشمن ظالم را نیز از بین می برند. برای "چپپایش" نیز نمونه همکاری مانوتسه دون با چپانکاپچک را در جیب بغل دارند. سیاست "کمک کمک است" را جامی اندازند تا مشتی جیره خوار امپریالیسم و صهیونیسم بوجود آورند. طبیعتاً این طیف جیره خوران که افسارشان در دست مراجع امنیتی آمریکا و هلند است قادر نیستند در روز مبادا نقش موثری برای مردم ایفاء کنند.

رژیم جمهوری اسلامی تحریک و دسیسه های امپریالیستها را بفع خویش مورد استفاده قرار می دهد و از آنها ابزاری برای سرکوب می سازد و پایه های قدرت خویش را تحکیم می کند. این است که یارانه های امپریالیستی به اپوزیسیون خود فروخته ایران که حتی حاضر نیست این سیاست و عوامل اجرایی آنرا محکوم و طرد نماید دقیقاً در خدمت سرکوب اپوزیسیون مترقی در درون ایران است که بدینوسیله بدنام شده و به عنوان جاسوس و همدست امپریالیستها و یا کسانی که از خارج پول برای براندازی رژیم دریافت می کنند به صلابه کشیده می شوند. آش نخورده و دهان سوخته. سیاست امپریالیستهای آمریکائی و هلندی و یا همه آنهاست که رسماً پرداخت کمکهای مالی به اپوزیسیون خود فروخته ایرانی مورد تأیید قرار داده اند در جهت سرکوب اپوزیسیون واقعی در ایران است. امپریالیستها دلشان برای مبارزان ایرانی نسوخته است. آنها می خواهند تنها به رژیم جمهوری اسلامی برای امتیاز دادن بیشتر به امپریالیستها فشار وارد آورند. سرخ این کمکها در دست آنهاست و هر وقت خواستند سرکیسه را که شل کرده بودند می بندند. امپریالیستها که صورت ریز این کمکهای امپریالیستی را به "اپوزیسیون انقلابی" ایران دارند در موقع خویش با انتشار این صورت پس از استفاده کامل از آنها برای هراساندن رژیم جمهوری اسلامی در میان توده های مردم بی اعتبار کرده عوامل پشت پرده خویش را بر سر کار می آورند.

این است که اپوزیسیون خارج از کشور اگر نخواهد که مبارزان مترقی درون کشور مورد پیگرد و تعقیب قرار گیرند و به اتهام جاسوسی و همکاری با بیگانه دستگیر گردند خود باید پیشقدم شده یارانه های امپریالیستی و موسساتی که این یارانه ها را می گیرند افشاء و محکوم نماید. سیاست به نعل و به میخ زدن دشمنی با جنبش مردم ایران و راه گشائی برای تبلیغات امپریالیستی است. حزب ما بار دیگر یاری گرفتن از امپریالیستها و صهیونیستها را محکوم می کند و آنرا خیانت به منافع ملی و طبقاتی مردم ایران می داند.

... ادامه در صفحه ۷

با شکنجه کیانوش سنجریها که انسان اسیری در دست مشتی حیوان صفت است که نمی شود به اسرار نهفته امپریالیستها دست یافت. سفاقت هم حدی دارد. روشن است که اتهام همدستی با بیگانه نیز چندان موثر نیست. وقتی جنبشی توده ای شود دیگر نیروی امنیتی رژیم قادر نیست با دروغ و شکنجه و زندان و اعدام آنرا متوقف کند. رژیم احمقانه تصور می کند با تسلیم کیانوش سنجرى و اجبار به اعترافات دروغین می تواند خویش را نجات دهد که همان متشبث شدن غریق به هر امکانی برای خلاصی خویش است. اعترافات دروغین کیانوش سنجرى تنها می تواند یک صحنه سازی موقت تبلیغاتی که گویا همه سازمانهای غیردولتی عمال امپریالیستها هستند و از امپریالیسم پول می گیرند بوجود آورد ولی درمان درد نیست. باید درد جامعه را علاج کرد که پزشک جمهوری اسلامی قادر به درمان آن نیست. رژیم جمهوری اسلامی در کلاف سردرگمی گیر کرده است.

این روش جمهوری اسلامی، این سرگیجگی و سراسیمگی نشان می دهد که ابتکار عمل از دست وی در رفته است. ابتکار عمل در دست امپریالیسم قرار گرفته است و جمهوری اسلامی به اقدامات عکس العملی متوسل می شود بدون آنکه راه حلی داشته باشد.

ابتکار عمل زمانی بدست جمهوری اسلامی می افتد که به حقوق دموکراتیک مردم ایران احترام بگذارد، آزادیها و حقوق دموکراتیک را برسمیت بشناسد، مرتشعین و کلاشان و مفسدان را بازداشت کرده و اموالشان را به نفع مردم ضبط نماید در آن هنگام است که دانه های دسیسه چینی امپریالیسم در زمینهای بایر نمی تواند بارور شود و شکست می خورد. علل درد در ماهیت جمهوری اسلامی است و درمان آن مرگ این جمهوری است.

یارانه های امپریالیستی ابزار سرکوب اپوزیسیون واقعی

فراموش نکنیم وقتی امپریالیستها در بوقهای تبلیغاتی خویش می دمند که قصد دارند برای براندازی رژیم جمهوری اسلامی بودجه تعیین کنند آنرا با این هدف اعلام می کنند که رژیم جمهوری اسلامی را بترسانند. این امر در حقیقت یک جنگ روانی علیه جمهوری اسلامی است. زیرا که احمقانه می نماید که در جنگی حریفی پیدا شود که تاکتیکهای جنگی خویش را از قبل اعلام نماید. مسلماً تاکتیکهای مبارزه با جمهوری اسلامی از طرف امپریالیستها و صهیونیستها در محافل سیاسی و نظامی به بحث و تبادل نظر گذاشته شده و به تصویب رسیده است. این تاکتیکها که برای رژیم جمهوری اسلامی چه بسا غیرمنتظره باشد کاملاً سری است و بر اساس مصالح جنگی بر ملا نمی شود. در عین حال امپریالیستها تلاش می کنند در میان اپوزیسیون ایران رخنه کرده پاره ای

باز هم در مورد سازمانهای...

نوکان ها برای ایران چیست؟ من باید از بهت و حیرت بیرون می آمدم و مواضع نوکان ها را برای بازجوها، که تعدادشان زیاد شده بود، تشریح می کردم. در این حالت احتمال عصبانی شدن زندانی زیاد است. مثل من، که یک بار که برای چندمین بار روی برگه بازجویی نوشته شده بود "من کیانوش سنجرى هستم. شما مثل اینکه من را با کس دیگری اشتباه گرفتید!"

کله ام داغ کرده بود از این جور سوالها. آن ها به دوستی و هم بند بودن فخرآور با من در بازداشتگاه ۵۹ سپاه در پائیز سال ۱۳۸۰ اشاره می کردند و خیال می کردند که من از جیب و پیک فعالیتهای او در آمریکا با خبرم، که این طور نبوده است.

از طرح شدن این جور سوالها می شد فهمید که لااقل افرادی که من را بازجویی می کردند، از تماسهای آمریکائیها با جوانان سرنگونی طلب ایرانی وحشت داشتند. آن ها خیال می کردند من از چگونگی این تماس ها با خبرم. آن ها خیال می کردند من از چگونگی بیرون رفتن برخی از دانشجویان از ایران مطلع ام. من را تحت فشار می گذاشتند تا توضیح دهم که منوچهر محمدی و یا فخرآور چگونه و با کمک چه افراد و یا سازمانهایی از ایران بیرون رفته اند. در پاسخ به این سناریو سازی، برای اینکه از بار فشارها کاسته شود، می گفتم مگر خودتان بیرونشان نکردید؟

پرسشهای در این بازجویی نشان می دهد که رژیم جمهوری اسلامی دست امپریالیستها را خوانده است و از تاکتیکهای آنها با خبر است. آنها در پی آن هستند که رد پاهای و سرخ ها را پیدا کنند و آنها را بفع خویش بخشکانند. ولی این کار برای آنها مقدور نیست. زیرا سخن بر سر یک رد پا نیست. سیاست رژیم در این مدت سلطه گری بر ایران فرجام کار را به آنجا کشانده است که سخن بر سر رد پای ناشی از گذر لشگرهاست. رد پاهای عمال خود فروخته و با فریب خورده در میان رد پای صدها هزار ناراضی و منتفر از این رژیم گم می شود. این است که رژیم بشدت سراسیمه است و بدور خود می چرخد و می گردد و گردن می زند و باز هم می بیند که از زمین مخالف می روید. آنها از کیانوش سنجرى برنامه نوکان ها را در مورد ایران می پرسند. بر فرض که سنجرى عامل نوکان ها باشد آنها آنقدر احمق نیستند که برنامه خود را در باره ایران به آقای کیانوش سنجرى بگویند. سنجرى و یا سنجریها و یا هر فرد اپوزیسیون ایران و سازمانهای غیر دولتی تنها می توانند جزئی از یک سامانه بزرگ را بوجود می آورند که رمز گردش ساز و کار آن در دست نوکان ها می ماند، بدون اینکه آنها از جریان کار و چگونگی عملکرد آن آگاه باشند. این رژیم جمهوری اسلامی است که بر اساس مدارک، شواهد، قراین، تجربیات، حرکتها و نظارت بر جامعه ایران و تحولات جهانی باید خود بیک تحلیل علمی برسد که هدف سیاست امپریالیست آمریکا در منطقه و ایران چیست.

دست امپریالیستها از ایران کوتاه باد

باز هم در مورد سازمانهای... وظیفه حزب کار ایران (توفان)

وظیفه حزب کار ایران (توفان) در این است که نخست با تحلیل دقیق از ماهیت این پدیده ها وضعیت سیاسی کنونی را برای فعالین حقوق بشر و مبارزان دموکرات روشن کند. بر این اساس جهت سیاسی درست فعالیت را نشان دهد. بهمین جهت حزب ما بر آن است که سازمانهای مبارز غیر دولتی هرگز نباید جنبه ضد امپریالیستی فعالیتهای خویش را تا حد صفر کاهش دهند و به توده های مردم سیاستهای ناروشنی را بیاموزند. مردم باید بدانند که امپریالیستها نیز مانند جمهوری اسلامی دشمنان مردم ما هستند. تجربه عراق بهترین نمونه آن است. اگر از هم اکنون نتوانیم مردم را با این روحیه در مبارزه جاری آموزش دهیم فردا برای دادن این آموزش بسیار دیر است. طبیعتاً عمل امپریالیسم و دست راستیها تلاش خواهند کرد جلوی طرح مبارزه ضد امپریالیستی را بگیرند. آنها به هزار دلیل غیر موجه متوسل خواهند شد ولی همه این تلاشها نباید ما را از ادامه سیاستمان که سیاست درستی است باز دارد. این مبارزه درونی نیز برای استحکام مبارزه بیرونی ما ضروری است. در این مبارزه است که دست سازمانهای امپریالیستی و عمل خودفروخته اپوزیسیون ایران رو می شود. آنها نمی توانند به اربابان خود حالی کنند که به چه دلیل باید به سازمانهایی که به امپریالیستها نظر خوشی ندارند و آنها را افشاء کرده و دشمن می دارند یارانه مالی رسانند. امپریالیستها حاضر نیستند کمکهای مالی خویش را برای تقویت اینگونه جنبشها بکار برند. آنها به جنبشهای مطیع امپریالیسم نیاز دارند. زیرا از قیل این جنبشها در صورت پیروزی است که آنها قادر می شوند صدها برابر یارانه های خویش به این درپوزگان را از جیب مردم ایران بریابند. این روش مبارزه به پاکیزگی جنبش کمک می کند و دست خودفروختگان سیاسی را رو می کند. راه مبارزه با نفوذ امپریالیسم در سازمانهای غیر دولتی پیوند مبارزه دموکراتیک با مبارزه ضد امپریالیستی و مبارزه طبقاتی و افشاء روشن امپریالیستهای آمریکا، انگلستان و هلند است. رفقای حزبی ما باید در این عرصه به تبلیغات بپردازند. این شعار محوری شعاری برای کسب رهبری در این مبارزات دموکراتیک است. چنانچه دشمنان مردم ایران موفق شوند از این سازمانهای غیر دولتی ابزار بی بو و خاصی برای تیرنه امپریالیستها و حتی جلوگیری از مبارزه علیه امپریالیستها بسازند آنوقت این سازمانهای غیر دولتی سازمانهایی هستند که تنها نقش ابزار فشار امپریالیستی بر جمهوری اسلامی را برای کسب امتیازات بیشتری علیه خلق ایران ایفاء می کنند و نمی توانند مورد تائید ما قرار گیرند.

مبارزه نادرست در برخورد...

برای رفع جهالت آنها برداشته بلکه نفرت آنها را بر ضد خود برانگیخته اند. آنها بجای آنکه به مبارزه سیاسی و طبقاتی تکیه کنند و در این راستا خرافه مذهبی را تضعیف کرده تا از بین ببرند از مذهب اسلام چماقی می سازند تا هر مبارز اجتماعی را سرکوب کنند و بهمین جهت آنها چاره ای ندارند، جز در عمل در خدمت صهیونیسم و امپریالیسم جهانی قرار گیرند. آنها با این دید ارتجاعی در برخورد به مذهب که منجر به انتشار و تکثیر کاریکاتور محمد از جانب آنها شده است و یا توهین پاپ راتسینگر آلمانی را به محمد تحسین کردند و یا جامعه توابین مسلمان را علم کرده اند فکر می کنند به مبارزه با خرافه مذهبی مشغولند حال آنکه برعکس کار آنها به تقویت مذهب منجر شده و رنگ کینه توزی انتقامجویانه آنها خونین تر می شود.

با همین تفکر غیر طبقاتی و صرفاً کینه توزانه مذهبی و بویژه ضد اسلامی است که در عمل به آنجا می روند که مبارزه قهرمانانه مردم لبنان و فلسطین و عراق و افغانستان را برضد نیروهای اشغالگر و استعمارگر تخطئه کرده ماهیت طبقاتی و سیاسی آنها نادیده گرفته رنگ مذهبی آنها برجسته کرده و در خدمت امپریالیسم و صهیونیسم جهانی قرار می گیرند. هواداران این جریانها که از زد و بندهای بالائی ها با صهیونیستها و امپریالیستها بی خبرند سیاست صهیونیستها و امپریالیستها را از طریق این تئوریهای ارتجاعی که از طرف بالائی ها می رسد و با قیف حماقت، به گوشه های پائینین سرازیر می شود، تبلیغ می کنند و دلخوشند که مشغول مبارزه با مذهب هستند. این نوع مبارزه ضد مذهبی ارتجاعی و در خدمت صهیونیسم و امپریالیسم است. آن نیروی مذهبی در لبنان و فلسطین که می رزمند تا از استقلال و حق موجودیت خویش دفاع کند و دست متجاوزان و مبشران جهالت جهانی را از سر مردم کشورشان کوتاه کند به مراتب از نظر تاریخی موثرتر با مذهب و مشتقات آن مبارزه می کند تا دارودسته ای که مجمع توابین مسلمان ایجاد می کند تا احساسات مردم و افکار عمومی را بر ضد نهضت های مقاومت در لبنان و فلسطین و عراق و افغانستان و ... تحریک کند. ریشه این انحراف در این است که نمی فهمند مبارزه با مذهب یک مبارزه طبقاتی است و تنها در این راستا پیروزی بر آن و آنها در طی زمان طولانی امکان پذیر است. این مبارزه حتی پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی نیز ادامه دارد. زیرا مبارزه طبقاتی در سوسیالیسم هنوز از بین نخواهد رفت. این سفیهان تصور می کنند که وظیفه مبارزه با مذهب را در دستور کار خود قرار می دهند و با صدور چند تظاهرات و فراخوان و اعلامیه ... ادامه در صفحه ۱۰

رهائی طبقه کارگر...

را چون بُت به صرف کارگر بودن تقدیس می کنند، خطاناپذیر جا می زنند تا تئوریهای من در آوردی و ضد انقلابی خویش را که میان عامل آگاه و جنبش کارگری جدائی می افکند جا بیاندازند. هم اکنون ما در ایران با چهره های اکونومیستی، انارکوسندیکالیستی، تروتسکیستی و ضد لنینی روبرو هستیم. رویزونیستها نیز از دشمنان حزب طبقه کارگرند و در تلاشند تا ماهیت حزب طبقه کارگر را عوض کنند. آنها بجای مارکسیسم لنینیسم که آنها به بهانه دگماتیسم طرد می کنند تجدید نظر طلبی، رفرمیسم و اکونومیسم را می نشانند.

رویزونیستها نیز مانند اکونومیستها چهره های مختلف دارند و نقابهای "چپ" و راست حمل می کنند. رویزونیستها و یا اکونومیستهای "چپ"، با قبول تئوریهای کاستریستی و "کانون شورشی"، ضرورت وجود حزب طبقه کارگر در مبارزه سیاسی را که همان عامل مهم ذهنی است با عریبه کشی "انقلابی" رد می کنند و کمونیسم را با انقلابی نمائی خرده بورژوائی به انحراف می برند و رژی دبره و چه گوارا را بجای لنین و استالین می نشانند و برخی نیز با چنگ انداختن در مبارزه اقتصادی و یا قبول سیاست بورژوائی نقش رهبری طبقه کارگر را بدست بورژواها می دهند. هر دوی این انحرافات نتیجه واحد در به انحراف کشاندن جنبش کارگری دارد که منجر به قربانیان فراوانی خواهد شد. رویزونیستها و اکونومیستها در فرجام خونین سرنوشتشان حاضر نیستند مسئولیت خونهای ریخته شده را بعهده گیرند و خود را تا پای مرگ نیز انقلابی جا می زنند. آنها که تجربه تاریخ را بدور افکنده بودند و می خواستند همه چیز را از نو شروع کنند در کفن تئوریهای کهنه به گور تاریخ سپرده می شوند. حزب ما در آستانه اول ماه مه سال ۲۰۰۷ مطابق ۱۱ اردیبهشت سال ۱۳۸۶ در بزرگداشت این روز تاریخی لازم می داند که بار دیگر بیکی از دستاوردهای جنبش کمونیستی ایران و جهان تکیه کند و با جریانهای منحرفی که در جنبش زنده کمونیستی ایران چون علف هرز رستند مبارزه نماید. صدور اعلامیه در اول ماه مه و یا تکرار حوادث و رویدادهای مبارزاتی کارگری در ایران و جهان کافی نیست آموزش و درک از مارکسیسم لنینیسم و حزبیت اساس آزادی طبقه کارگر است.

ما در زیر با نقل از اثر "تکامل در وحدت، سرشت مارکسیسم است" به پاره ای از این ادعاها از زبان رفیق فروتن پاسخ داده و اهمیت نقش حزب را برجسته می کنیم:

"حزب طبقه کارگر، آیا حزب باید آموزش سوسیالیسم علمی را به میان کارگران ببرد؟ سوسیالیسم علمی چیست؟ سوسیالیسم علمی، تئوری علمی قانونمندیهای تحقق رسالت تاریخی پرولتاریا یعنی قانونمندیهای مبارزه طبقاتی و استراتژی و تاکتیک نبرد سرنوشت ساز طبقه کارگر... ادامه در صفحه ۸

رهانی طبقه کارگر...

در تدارک انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم است، سوسیالیسم علمی همراه با اقتصاد مارکسیستی و جهان بینی مارکسیستی سه جزء مارکسیسم اند، سه جزئی تفکیک ناپذیر که مجموعه آنها یک سیستم واحد منسجم و هم آهنگ از آموزشهای فلسفی، اقتصادی و سیاسی است. مارکسیسم کاخ بلندی است که برای بنای آن دانشی وسیع، قدرت تفکری عظیم و خلاق و نبوغی فوق العاده لازم بود. کسانی که با سماجت و اصرار کارگر را بخود طبقه کارگر وامی گذارند آیا تصور می کنند چنین بنای رفیع و جاودانی از درون جنبش "خودروی" طبقه کارگر می توانست سربرزند؟ انگلس برآنست که "بدون فلسفه آلمانی پیش از سوسیالیسم علمی، و بویژه بدون فلسفه هگل هرگز سوسیالیسم علمی آلمان که یگانه سوسیالیسم علمی است و مانند آن هیچگاه پیش از آن نبوده بوجود نمی آید" (م.ا). به زبان آلمانی جلد ۱ ص ۶۱۵). آیا طبقه کارگر می توانست به سراسر فلسفه آلمان و بویژه به فلسفه هگل که از بغزنج ترین و غامض ترین سیستم های فلسفی کلاسیک است دست یابد؟ تاریخ تمام کشورها گواهی می دهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصر می تواند آگاهی تریونیستی کسب کند یعنی اعقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد و ضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی کند که برای کارگران لازم است، ولی آموزش سوسیالیسم از تئوریهای فلسفی و تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران نتبع نموده اند، خود مارکس و انگلس موجدین سوسیالیسم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی خود در زمره روشنفکران بورژوازی بودند. بهمین گونه در روسیه نیز آموزش تئوریک سوسیال-دموکراسی کاملا مستقل از رشد خود بخودی جنبش کارگری و به مثابه نتیجه طبیعی و ناگزیر تکامل فکری روشنفکران انقلابی سوسیالیست بوجود آمده است. (لنین: "چه باید کرد").

کائوتسکی در آن زمان که به مارکسیسم وفادار بود چنین می نوشت: "بسیاری از ناقدین رویونیست ما تصور می کنند که گویا مارکس مدعی بوده است که تکامل اقتصادی و مبارزه طبقاتی نه تنها شرایط تولید سوسیالیستی بلکه مستقیما معرفت (تکیه از کائوتسکی) به لزوم آنرا هم بوجود می آورد... سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی یکی زائیده دیگری نیست بلکه در کنار یکدیگر بوجود می آیند و پیدایش آنها معلول مقدمات مختلفی است. معرفت سوسیالیستی کنونی فقط بر پایه معلومات عمیق علمی می تواند پدیدار گردد... حامل علم هم پرولتاریا نیست، روشنفکران بورژوازی (تکیه- از کائوتسکی است) اند. سوسیالیسم کنونی نیز در مغز افرادی از این قشر پیدا شده و توسط آنها به پرولتاریائی که از حیث تکامل فکری برجسته اند منتقل می گردد... معرفت

سوسیالیستی چیزی است که از خارج، داخل مبارزه طبقاتی پرولتاریا شده و نه یک چیز خود بخودی که از این مبارزه ناشی شده باشد" (نقل از لنین: چه باید کرد؟) چه فکری می توان در سر داشت برای آنکه حقیقتی به این وضوح را انکار کرد؟ آیا جزاینست که در مقابل آگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر می ایستند؟

مارکس و انگلس به همه طبقه کارگر کمک کردند که از صفوف خود شایسته ترین و برجسته ترین رهبران را بیرون دهند، رهبرانی که ایدئولوژی سوسیالیستی را درک و هضم کردند. مارکس و انگلس با بردن سوسیالیسم علمی در میان کارگران و تربیت رهبران از محیط کارگری راه را برای رشد و تحکیم سوسیالیسم هموار ساختند. مارکس در نامه ای به کوگلمان با مسرت از یکی از شرکت کنندگان در حوزه یاد می کند بنام لوختر (نجار) که می تواند کتاب او (یعنی کاپیتال را) تدریس کند، یا اینکه لیبکنخت را مدت ۱۵ سال شفاهی آموزش داد و او یکی از برجسته ترین رهبران حزب انترناسیونال بود. می بینیم که پایه گذاران سوسیالیسم علمی خود به اشاعه ایدئولوژی سوسیالیستی در میان کارگران پرداختند و پیوسته به رهبران توصیه می کردند که بیش از پیش به آموزش مارکسیسم بپردازند: وظیفه پیشوایان بویژه عبارت خواهد بود از این که در تمام مسایل تئوریک بیش از پیش ذهن خود را روشن سازند، بیش از پیش از زیر بار نفوذ عبارات سنتی متعلق به جهان بینی کهنه آزاد گردند و همیشه در نظر داشته باشند که سوسیالیسم از آن موقعی که به علم تبدیل شده است ایجاب می کند که با آن چون علم رفتار شود یعنی آنرا مورد مطالعه قرار دهند. این خود آگاهی را که بدین طریق حاصل شده و بطور روز افزونی در حال ضیاء و روشنی است باید در بین توده های کارگر با جدیتی هر چه تمام تر برانگیزد و سازمان حزب و سازمان اتحادیه ها را هر چه بیشتر فشرده و محکم ساخت" (مجموعه آثار به زبان آلمانی جلد ۱ ص ۱۲۶) (تکیه-ازما) این تئورسین های جنبش "چپ" از مارکس و انگلس آنچه را می گیرند که در انطباق با افکار ضد کارگری آنها است و آنچنان تفسیر می کنند که خود می خواهند. آنها به جنبش "خودبخودی" می چسبند چون در مقدمه ای بر "مانیفست" آمده که آزادی طبقه کارگر کار خود طبقه کارگر است، این عبارت آنچنان به مذاق آنها خوش می آید که دیگر همه چیز در برابر آن فراموش می شود. آنها از این نوشته مارکس و انگلس نتیجه می گیرند که باید طبقه کارگر را بحال خود رها کرد تا هم حزب خود را تشکیل دهد و هم به سوسیالیسم علمی برسد. آنها نمی بینند و نمی خواهند ببینند که آنچه می گویند نه در شخصیت بزرگان مارکسیسم مصداق پیدا می کند و نه در تاریخ جنبش کمونیستی حتی در زمان مارکس و انگلس. آنها نمی بینند که مارکس و انگلس هرگز خود را از کارگران جدا ندانستند، آنها

نمی بینند که سراسر زندگی این دو مرد بزرگ (یا دو روشنفکر بزرگ) در ایجاد و رهبری احزاب طبقه کارگر نه تنها در آلمان بلکه در سراسر اروپا گذشته است، آنها نمی بینند که مارکس و انگلس خود به اشاعه سوسیالیسم علمی در میان کارگران پرداختند و توصیه کردند که باید با جدیت ایدئولوژی سوسیالیستی را در میان کارگران پراکند و رهبران حزب را از میان با استعدادترین کارگران و با آموزش ایدئولوژی سوسیالیستی به آنها تدارک دید. آنها این کلام پرمعنی لنین را نمی خواهند بفهمند که بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی بوجود نمی آید و تئوری انقلابی از درون جنبش خود بخودی بیرون نمی جهد. طبقه کارگر قادر نیست با مبارزه اقتصادی، آگاهی خود را تا سوسیالیسم علمی و درک قوانین تکامل جامعه بالا برد. مبارزه طبقاتی در اشکال سیاسی و تئوریک آن مستلزم درک قوانین مبارزه طبقاتی و تکامل جامعه است. انگلس قدرت و شکست ناپذیری نهضت کارگری را در مبارزه هم آهنگ اقتصادی، سیاسی و تئوریک می داند: "از آن موقعی که نهضت کارگری وجود دارد این اولین بار است که مبارزه بطور منظم در هر سه مسیر متوافق و مرتبط خود جریان دارد: "در مسیر تئوریک، در مسیر سیاسی و در مسیر اقتصادی عملی (مقاومت در برابر سرمایه داران) قدرت و شکست ناپذیری نهضت آلمان در همین باصطلاح هجوم متمرکز نهفته است." (م.ا) بزبان آلمانی جلد ۱ ص ۶۱۵). آیا این نهضت آلمان از درون طبقه کارگر بیرون زد؟ آیا جنبش "خودبخودی" به کارگران امکان خواهد داد که مبارزه سیاسی و بویژه مبارزه تئوریک را که نیاز به دانش وسیع و عمیق دارد از پیش ببرند؟ آن بخشی از نیروی "چپ" که می خواهد و می کوشد از اندیشه های والای مارکس و انگلس جنبش "خود بخودی" را بیرون بکشد و مبارزان راه طبقه کارگر را به انتظار و بی عملی بکشاند بیقین ناکام خواهد ماند همانگونه که همپالکی های آنها در گذشته ناکام ماندند.

اندیشه های مارکس و انگلس و عمل آنها بدون هیچگونه شک و تردید در این جهت سیر می کنند که: ۱) سوسیالیسم علمی علم است و فقط روشنفکران دانشور می توانستند آنرا در اختیار طبقه کارگر قرار دهند چنین علمی از درون جنبش "خودبخودی" نمی تراود، ۲) که از جنبش اقتصادی طبقه کارگر حزب پرولتاری حزبی که به سوسیالیسم علمی مجهز باشد و کارگران را به راه انقلاب و پیروزی در انقلاب سوق دهد زاده نمی شود، ۳) که تنها بخش آگاه و مجهز به سلاح تئوریک طبقه کارگر است (و مارکس و انگلس طبیعتا علی رغم منشاء طبقاتی، خود را از زمره طبقه کارگر می شمردند و روشنفکران دیگر را نیز که با آموختن سوسیالیسم علمی بیاری طبقه کارگر شتافته اند یا می شتابند از طبقه کارگر جدا نمی دانند) که به تشکیل حزب طبقه کارگر می پردازد، ۴) بالاخره... ادامه در صفحه ۹

زندانیان سیاسی را بی قید و شرط آزاد کنید

رهانی طبقه کارگر...

حزب و روشنفکران پرولتری وظیفه دارند جنبش کارگری را با ایدئولوژی سوسیالیستی پیوند دهند و آنرا رهبری کنند. آری این وظیفه حزب است که رهبری مبارزه طبقه کارگر را بر عهده گیرد، وظیفه حزب است که سطح آگاهی کارگران را تا سطح آگاهی پیشاهنگ طبقه ارتقاء دهد.

و اما بعد، مبارزه اقتصادی طبقه کارگر به انجام رسالت تاریخی او منتهی نخواهد شد نه تنها به این خاطر که تحقق رسالت تاریخی طبقه کارگر محتاج به شناختن این رسالت تاریخی و پراتیک تحقق آنست و مبارزه اقتصادی به چنین شناختی منجر نمی شود بلکه بورژوازی نیز تمام تلاش خود را بکار می برد تا سقوط مرگ خود را تا سرحد ممکن به تعویق اندازد و یکی از شیوه های او دور کردن طبقه کارگر از انقلاب با دادن امتیازات اقتصادی به او است.

برای ما نمونه می آورند که ببینید که چگونه "تختین حزب کارگر عصر ما" (انگلس) یعنی جنبش چارنیست از درون مبارزه اقتصادی زاده شد. و دائره مبارزه خود را به عرصه سیاسی کشانید. این حزب که در آغاز دهه سوم قرن گذشته پا به عرصه وجود گذاشت و در سال ۱۸۴۲ به اوج اعلاء خود رسید درست زمانی که سوسیالیسم علمی با انتشار "مانیفست کمونیست" تولد یافت از هم پاشید. طبقه کارگر انگلستان طی نیمه دوم قرن ۱۹ بعلت رهبرانی که بورژوازی آنها را خرید یا به آنها "جیره و مواجب" داد بدنبال بورژوازی روان شد. اتفاقا انگلستان کشوری است که در آن علی رغم پیدایش "تختین حزب کارگری عصر ما" بورژوازی با حیلہ گری توانست طبقه کارگر را تحت نفوذ خویش نگاه دارد. اندک نیستند رهبرانی از جنبش چارنیست که به رفرمیسم گرویدند، از اتحادیه های کارگری انگلستان در ۱۹۰۶ "حزب کار" انگلستان بیرون آمد که سرشت آن امروز بر همه کس معلوم است. آنچه مورد نظر جنبش "خود بخودی" است در واقع همین نوع احزاب است.

جنبش چارنیست هرگز به سوسیالیسم علمی دست نیافت و هرگز حزب واقعی طبقه کارگر از آن بیرون نیامد. البته این جنبش که کارگران ستون فقرات آنرا تشکیل می دادند مطالبات اقتصادی را با خواست های سیاسی در آمیخته اما آن خواست هائی که از حدود نظام بورژوائی فراتر نمی رفت. به خواستهای جامعه چارنیستها در "منشور" آن توجه کنید: (۱) حق انتخاب همگانی (برای مردان از ۲۱ سال به بالا)، (۲) انتخابات پارلمانی سالیانه، (۳) رای مخفی، (۴) تنظیم حوزه های انتخاباتی، (۵) حذف شرط دارائی برای نامزدهای پارلمان، (۶) پرداخت حقوق ماهیانه به اعضای پارلمان. این طرح در ماه مه ۱۸۳۸ به پارلمان داده شد و بدنبال آن سه نامه نیز بتوسط چارنیستها به مجلس ارسال گردید ولی این طرح در آن موقع در مجلس مورد تصویب قرار نگرفت. طی نیمه دوم قرن ۱۹ بندریج "منشور چارنیستها در قسمت اعظم

خود به تحقق در آمد. "در آن زمان بخش اعظم منشور چارنیسم به آنها (بورژواها) تحمیل شد و به صورت قانون کشور در آمد" (انگلس). بدنبال همه اینها نیروی طبقه کارگر در انتخابات چندین برابر شد قسمی که در ۱۵۰ تا ۲۰۰ حوزه انتخاباتی اکثریت انتخاب کنندگان را کارگران تشکیل می دادند. "اما برای احترام به سنت، هیچ مکتبی بهتر از سیستم پارلمانی وجود ندارد."

"اگر طبقه متوسط با تقدس و احترام به گروهی می نگرند که لرد ماینرز آنرا به تمسخر "تجبابی دیرین ما" می نامد "توده کارگران در آن موقع با احترام و تقدیس و به باصطلاح "بهترین طبقه" آن زمان یعنی بورژوازی می نگرستند" (مجموعه آثار بزبان آلمانی جلد ۲ ص ۶۹) بورژواهای انگلیس که "اهل معامله" (انگلس) بودند بتدریج رهبران جنبش کارگری را در امتیازات انحصار خود شرکت دادند. انگلس می نویسد: "حقیقت چنین است، تا زمانی که انحصار صنعتی انگلستان دوام داشت طبقه کارگر انگلیس تا درجه معینی در امتیازات این انحصار شریک بود. این امتیازات بطور نامساوی به میان کارگران تقسیم می شد، اقلیتی ممتاز بخش اعظم را بخود اختصاص می داد اما توده بزرگ طبقه کارگر نیز حداقل گهگاه در آنها سهیم می گردید. به این سبب است که از زمان مرگ اوئیونیم در انگلستان هیچ سوسیالیسمی وجود نداشته است (همانجا ص ۳۸۴)، (مقدمه بر وضع "طبقه کارگر در انگلستان")."

مارکس و انگلس طی چندین دهه وضع طبقه کارگر در انگلستان را دنبال کرده اند. استناد به تمام نوشته های آنها از حوصله مقاله بیرون است ولی می توان فشرده بخشی از آنها را که در اثر لنین "کارل مارکس" آمده در اینجا آورد (در این نقل قول هر آنچه در گیومه جای دارد از آن مارکس یا انگلس است) "اشارات فراوان مارکس و انگلس که بر پایه تجربه آنها از جنبش کارگری انگلستان استوار است نشان می دهد که چگونه "شکوفائی" صنعتی موجب کوششهایی برای "خرید کارگران" و منحرف ساختن آنها از مبارزه می گردد، چگونه این "شکوفائی" "کارگران را از راه بدر می برد"، چگونه پرولتاریای انگلستان "بورژوا می شود" و "بورژواترین ملت در میان ملتها می خواهد بالاخره در کنار بورژوازی یک اشرافیت و یک پرولتاریای بورژوا داشته باشد"، چگونه "انرژی انقلابی پرولتاریا تحلیل می رود" چگونه باید مدتی کم و بیش طولانی در انتظار ماند "تا کارگران انگلیسی خود را از چنگال بیماری بورژوا شدن که به آنها سرایت کرده رها سازند" چگونه آن "شور وحدت چارنیست ها از جنبش کارگری انگلیس رخت بر بسته است"، چگونه رهبران کارگران انگلیس به یک نوع واسطه ای میان "بورژوازی رادیکال و کارگر" تبدیل شده اند، چگونه بر اثر انحصار انگلستان و تا موقعی که انحصار وجود دارد هیچ کاری با کارگران انگلیس نمی توان کرد."

تاکتیک مبارزه اقتصادی در ارتباط با حرکت

کلی کارگری از دیدگاه بسیار وسیع، دیالکتیکی و واقعا انقلابی مورد بررسی قرار گرفته است."

آیا نمونه انگلستان نشان نمی دهد که محدود ساختن مبارزه به مبارزه سندیکائی (که از خود طبقه کارگر نشأت می گیرد) طبقه کارگر را تحت نفوذ ایدئولوژی بورژوائی و در نتیجه تحت نفوذ طبقه بورژوازی در می آورد؟ آیا عدم اشاعه ایدئولوژی سوسیالیستی به میان کارگران به معنی خلع سلاح کارگران در برابر ایدئولوژی بورژوائی نیست؟ آیا نمونه انگلستان بر این حکم لنینی صحه نمی گذارد که "یا ایدئولوژی بورژوائی یا ایدئولوژی سوسیالیستی، در اینجا حد وسطی وجود ندارد! هرگونه کوچک شمردن ایدئولوژی سوسیالیستی، هرگونه دوری از آن، بخودی خود به معنی تقویت ایدئولوژی بورژوائی است"؟! (چه باید کرد؟).

در انگلستان حزب کمونیست وجود نداشت تا "در میان کارگران آگاهی روشن و دقیق در باره انتاگونیسم شدیدی که در میان بورژوازی و پرولتاریا وجود دارد بیدار کند تا در فرصت مناسب کارگران بتوانند شرایط سیاسی و اجتماعی ایجاد شده توسط رژیم بورژوائی را به همانقدر سلاح علیه بورژوازی تبدیل کنند تا مبارزه، بتواند علیه بورژوازی در گیر شود" (مانیفست) ("تکیه از ماست) مارکسیست ها بر آنند که حزب طبقه کارگر مجهز به سوسیالیسم علمی از جنبش "خود بخودی" طبقه کارگر بیرون نمی آید و جنبش چارنیست چنین حزبی نبود.

مبارزه اقتصادی برای آنست که طبقه کارگر نیروی کار خود را به مثابه کالائی که در اختیار اوست هر چه می تواند بیشتر بفروشد. هنگامی که این مبارزه تا سطح تمام جامعه گسترش می یابد آنگاه به مبارزه سیاسی می انجامد که هدف آن تحمیل یک سلسله قوانین بر دولت بورژوائی است که از طبقه کارگر حمایت می کنند و مانع را کم و بیش از سر راه نهضت کارگری برمی دارند. اما مبارزه سیاسی در مارکسیسم به آن مبارزه ای که از مبارزه اقتصادی برمی خیزد محدود نمی شود. هدف مبارزه سیاسی واقعی برانداختن نظام سرمایه داری است برای آنکه اساسا نیروی کار از صورت کالا بیرون آید تا در بازار آنرا نتوان خرید و فروخت. یکی در چارچوب سرمایه داری خواهان بهبود وضع طبقه کارگر است و دیگری تیشه به ریشه سرمایه داری می زند تا طبقه کارگر و دیگر استثمارشوندگان را یک بار برای همیشه از استثمار و ستم طبقاتی برهاند، یکی از حدود رفرم فراتر نمی رود و دیگری انقلاب را وجهه همت خود قرار می دهد. مبارزه سیاسی واقعی مستلزم شناخت سوسیالیسم علمی و بطورکلی مارکسیسم است و مبارزه سندیکائی موجد چنین شناختی نیست. و بالاخره مارکسیسم با هرگونه حرکت "خود بخودی یا خودروئی" در تضاد است، مارکسیسم دشمن "خودروئی" است. مارکسیست ها هیچوقت و در هیچ وضعیتی دست روی دست نمی گذارند... ادامه در صفحه ۱۰

رهانی طبقه کارگر...

تا شاهد وضع موجود باشند. مارکسیسم به آنهایی آموزش داد که هر آنچه در قوه دارند (از فکر یا عمل) بکار اندازند برای آنکه وضع موجود را در جهت مطلوب تغییر دهند. مارکسیسم تئوری صرف نیست تئوری در آمیخته با عمل است. لنین بدرستی وظیفه کمونیست ها را "مبارزه علیه خودروئی" می داند. روشن است کسانی که بنام مارکس و انگلس موعظه می کنند که باید طبقه کارگر را بحال خود گذارد تا خود حزب خود را بسازد، به انقلاب سوسیالیستی مبادرت ورزد و سوسیالیسم بنا نهد در واقع رسالت تاریخی طبقه کارگر و آرمانهای او را بخاک می سپرند. بنام مارکس و انگلس انقلابی که فکر و عملشان جز در پیرامون انقلاب نمی گشت انقلاب را دور می افکند و بدیهی است چنین نیتی هرگز به واقعیت در نخواهد آمد. امروز مارکسیست-لنینیست ها در سراسر جهان و از آنجمله در ایران پراکنده اند و این امر نمی تواند مایه خرسندی بورژوازی و از آن جمله بورژوازی شوروی نباشد. اما این پراکندگی گذراست مارکسیست ها دیر یا زود در حزب طبقه کارگر گرد خواهند آمد و بهر آنچه که وظیفه آنهاست عمل خواهند کرد. مارکسیست ها مانند آموزگاران خود انقلابی اند و انقلاب، وحدت و تشکیلات طبقه کارگر را می طلبد. از اینها گذشته فرض کنیم - و می گویند فرض محال محال نیست که طبقه کارگر خود در آینده- آینده ای که معلوم نیست کی خواهد بود- از ادامه مبارزه سندیکائی به لزوم حزب پی برد و به ایدئولوژی سوسیالیستی دست یابد، خوب چه گناهی است اگر مارکسیست ها آنچه را که طبقه کارگر پس از تحمل دشواریها و سختی ها به آن می رسد از هم اکنون در اختیار او قرار دهند.

آیا لاقال اینکار به تسریع روند تاریخی کمک نخواهد کرد؟ آیا تسریع پروسه تاریخ هم گناهی نابخشودنی است؟ اگر تشکیل حزب و کسب ایدئولوژی سوسیالیستی خصلتی انقلابی دارد چرا از هم اکنون طبقه کارگر را به اهمیت نقش تاریخی او و طرقی که برای ایفای این نقش ضروری است واقف نگردانید؟ آیا طبقه کارگر خواهد بخشود که ما راه آزادی او را می شناخته ایم ولی آنرا به او ننموده ایم؟ اگر دوستی، آشنائی، انسان شریفی در اسارت بصری برد و تحت ستم است و من راه آزادی او را می دانم ولی در اختیار او نمی گذارم به این بهانه غیر انسانی که او باید خودش راه آزادی خود را بیابد، آیا من در چنین حالتی خصائل انسانی را زیر پا نگذاشته ام و برخلاف انسانیت رفتار نکرده ام؟ چرا او باید در زیر ستم بماند تا خودش را با فکر و عمل خود از مضیق بیرون بکشد و من از کمکی که می توانم به او بکنم، کمکی که او را به آزادی می رساند دریغ ورزم؟ کدام منطق، کدام فضیلت کمونیستی چنین رفتاری را تجویز می کند؟ البته سخن بر سر اخلاقیات نیست بر سر

رهانیدن بشریت زحمتکش از قیود فلاکت بار و فلاکت آور نظام سرمایه داری است. سخن بر سر راهی است که مارکس و انگلس، لنین و استالین و مائو برای پیمودن آن نشان داده اند. "خطاب به روشنفکران کمونیست می گویند: "طبقه کارگر وکیل و وصی نمی خواهد. اگر این سخن درستی است چرا همین مردمان مدام بعنوان وکیل و قیم از جانب طبقه کارگر حرف می زنند؟ کی و کجا طبقه کارگر به آنها ماموریت داده که به کمونیستها بگویند، برای کارگران حزب نسازند؟ کمونیستها از آموزگاران خود آموخته اند که در قبال طبقه کارگر چه وظایفی دارند، نیازی هم به "رهنمودهای جنبش "چپ" نیست. مارکس و انگلس خود نخستین سازمان انقلابی آلمان یعنی "اتحادیه کمونیست ها" را ایجاد کردند برای آن برنامه ("مانیفست") و اساسنامه نوشتند، خود از اعضای کمیته مرکزی آن بودند، در فعالیت انقلابی آن شرکت داشتند و آنرا رهبری کردند. این سازمان بعلت تعقیب شدید پلیس با نظر مارکس منحل اعلام شد. احزاب سوسیال - دمکرات که در سراسر اروپا وجود آمدند و در انترناسیونال دوم شرکت داشتند گویا بدون تائید مارکس و انگلس بود. انتقاد بر برنامه های گوتا و ارفورت گویا به این علت صورت گرفت که مارکس و انگلس با تشکیل حزب توسط روشنفکران مخالف بودند. مارکس خود از جانب حزب طبقه کارگر آلمان در شوریالی انترناسیونال نمایندگی داشت. یا شاید احزاب سوسیال دموکرات را خود کارگران ایجاد کردند؟ شاید رهبری آنها منحصر یا در مجموع در دست کارگران بود؟ نه، اینکه مارکس و انگلس تشکیل حزب طبقه کارگر را وظیفه خود ندانستند دروغی است که سراسر زندگی انقلابی آنها و ماهیت انقلابی تئوری آنها آنرا به اثبات می رساند. مارکس و انگلس به ضرورت تشکیل حزب برای طبقه کارگر وقوف داشتند و این ضرورت را به واقعیت تبدیل کردند، آنها در انتظار نماندند که طبقه کارگر خود به آن اقدام کند. تئوری مارکس و انگلس با هرگونه "خودروئی" مخالف است و بنابراین آنها نمی توانستند جز این بیندیشند و عمل کنند و با پراتیک خود اندیشه "خودروئی" را درهم نکوبند. تئوری مارکس و انگلس و پس از آنها لنین در برابر روشنفکران کمونیست است و سرمشق فعالیت فکری و عملی آنهاست.

روشنفکران کمونیست خود را از طبقه کارگر جدا نمی دانند همانطور که مارکس و انگلس نمی دانستند. کمونیست ها تفاوتشان با طبقه کارگر در اینست که "آنها بر بقیه پرولتاریا این مزیت را دارند که آگاهی روشنی از شرایط و حرکت جنبش کارگری و هدفهای کلی آن دارند" (مانیفست). شاید منظور از کمونیست ها در نزد مارکس و انگلس کارگران کمونیست است و آنها با بیان این مطلب کمونیست بودن خود را نفی کرده اند؟

مبارزه نادرست در برخورد...

و "شوهای" تلویزیونی و اعلامیه های سراپا فحش و توهین با چاشنی آزادی جنسی کلک مذهب را می کنند و به سایر مسایل در دستور کار خویش می پردازند. البته برپائی جمعیت مسلمانان تواب گرچه که از نظر مبارزه برای ریشه کن کردن مذهب نقشی ندارد ولی منبع درآمد مالی موجه است تا صهیونیستها و امپریالیستها بتوانند از طریق آن جیبهای مشتی خود فروخته را پر کنند تا مانند گذشته در جنبش کمونیستی پرافتخار ایران به خرابکاری ادامه دهند. آنها نمی دانند که سابقه پرافتخار جنبش کمونیستی ایران مملو از این خرابکاران است که با لجن پاشی به گذشته جنبش کمونیستی برای خویش در پی افتخاری بودند و سرنوشت غم انگیز و آموزنده آنها هم اکنون در مقابل ماست. جنبش کمونیستی ایران همیشه از نمونه های منفی نیز آموخته است و باز خواهد آموخت.

خوب است به برنامه حزب کمونیست روسیه شوروی که رهبران بزرگی مانند لنین و استالین در راس آن بودند مراجعه کنیم و ببینیم برخورد آنها نسبت به خرافه مذهب چگونه بوده است.

"در مورد مذهب، حزب کمونیست روسیه به فرمانهایی که هم اکنون جدایی دین از دولت و جدائی آموزش از دین را الزامی ساخته است قناعت نخواهد کرد. اینها معیارهایی است که دموکراسی بورژوائی نیز در برنامه خود می گنجانند، هر چند به علت پیوندهای بی شماری که سرمایه را وابسته به تبلیغات مذهبی می کند، هرگز قادر به اعمال آنها نبوده است.

حزب کمونیست روسیه بر این باور است که تنها واقعیت یافتن فعالیت آگاهانه و منظم اجتماعی و اقتصادی توده هاست که به نابودی کامل تعصبات مذهبی منجر خواهد شد. هدف حزب این است که پیوندهای بین طبقات بهره کش و سازمان تبلیغات مذهبی را نابود کند و در عین حال، با سازماندهی وسیع تبلیغات علمی- آموزشی و ضد مذهبی به توده های زحمتکش کمک کند تا ذهن خود را به راستی از قید تعصبات مذهبی برهانند. با این همه، کاملاً ضروری است که از اهانت کردن به عواطف مذهبی افراد، که تنها به تشدید تعصب مذهبی منجر می گردد، خودداری شود." (نقل از برنامه حزب کمونیست روسیه (بلشویک) ۲۲ مارس ۱۹۱۹- تکیه از توفان).

حال این سخنان نغز را با خرابکاری بیارن منصور حکمت تئورسین مرتجع تروتسکیست و لیبرال مقایسه کنید. حقیقتاً این گفتار بی نیاز از هر تفسیری است.

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

پیرامون انضباط حزبی...

دارد. این است که حزب بخشی از زندگی رفیق حزبی می شود. بدون یک انضباط حزبی، مبارزه با دشمن مقتدر طبقاتی فقط یک شوخی بی مزه و در مراحل جنایتکارانه است. زیرا مومنین به راه آزادی طبقه کارگر را بدون داشتن یک فرماندهی منضبط به روی مین های دشمن طبقاتی می فرستد تا کشته شوند. ضد حزبی ها از نظر طبقاتی ماهیت خرده بورژوازی دارند و از این نظر است که "منیت" و انفرادمنشی آنها مانع از آن است که به پذیرش انضباط پرولتری تن در دهند. پرولتاریا از انضباط نمی هراسد زیرا زندگی سرشار از انضباط بوده و با انضباط کار بزرگ شده است. آنها برای فرار از انضباط که منش فردی آنها را مهار کرده و آموزششان می دهد که تابع تصمیمات جمع باشند و به دموکراسی حزبی تن در دهند، یا به صراحت و یا با مودیگری و یا با توسل به تئوریهای ورشکسته "توپاماروئی"، "مارگیلانی"، "کاستریستی" و "گواریستی" از قبول انضباط شانه خالی می کنند. فرار از انضباط، فرار از جبهه جنگ و پشت کردن به یاران و خوش خدمتی به دشمن طبقاتی است. فرار از انضباط یعنی فرار از فرماندهی، فرار از مبارزه و انصراف از کسب قدرت سیاسی است. این انحراف در بهترین حالت یک انحراف روشنفکرانه خرده بورژوازی است.

بورژوازی لیبرال که دشمن حزب طبقه کارگر است برای تقویت این تفکر شریک خرده بورژوازی، به تئوریهای "مبارزه با ایجاد حکومت نظامی در حزب"، "مبارزه با دیکتاتوری رهبری" و نظایر آنها در می آمیزد تا دل مبارزین طبقه کارگر را از درون خالی کند. نفس این امر خود یک مبارزه بزرگ ایدئولوژیک است. دشمن طبقاتی قبل از اینکه ابزار زندان و شکنجه و اعدام را به کار گیرد، قبل از اینکه از طریق سانسور، جعل اخبار و جعل حوادث تاریخی در شستشوی مغزی حریف موفق شود تلاش می ورزد همه راههایی را که به "روم" ختم می شود مسدود کند. سم پاشی دشمن طبقاتی که با آگاهی و زیرکی صورت می گیرد بخشی از مجموعه مبارزه طبقاتی و تحت انقیاد گرفتن طبقه کارگر است. مثلی نادان سیاسی که اسیر منش انفرادی خویش هستند و مبارزه اجتماعی را نه امری در خدمت آزادی طبقه کارگر بلکه آبی بر آتش تمنیات شعله ور شده خرده بورژوازی و خود نمائی و جاه طلبی فردی خویش می دانند به نفی انضباط و مالا به نفی حزب می پردازند.

آنکس که با انضباط مخالف است نمی تواند به تصمیمات تشکیلی تن در دهد که در

شرایط مخفی و تسلط ارتجاع حداکثر انضباط ممکن را می طلبد. این گونه افراد در بهترین حالت صرفاً در حرف "انقلابی" می مانند و در عمل کوچکترین گامی در راه کسب قدرت سیاسی و آزادی طبقه کارگر و برچیدن نظام ستمگر سرمایه داری بر نمی دارند. این گونه روحیات انارشستی می تواند در مراحل بسیار خطرناک و ارتجاعی باشد که باید بر ضدش بشدت مبارزه کرد و مبارزان راه آزادی طبقه کارگر را از زیر نفوذ ویروس بی خیالی و انفراد منشی و عقل کل بودن که در عین حال مظاهر بی مسئولیتی و بزدلی هستند نجات داد.

انفراد منش هرگز مسئولیتی تقبل نمی کند ولی در عوض زبانش برای اعتراض دراز است. هر وقت به شما می رسد انبانی از پیشنهاداتی دارد که برای تحقق آنها خودش هرگز حاضر نیست گوشه ای از آنها را بعهده گیرد. کارش مانند چک بی پشتوانه است. وی به مصداق این شعر رفیق محمد علی افرشته کار می کند:

در جلسات اسم مرا یاد کنی

بنده را مستمع آزاد قلمداد کنی

حزب اگر آمد سر کار که ما هم

هستیم

شاه سابق اگر آمد که سلامت

جستیم

انفراد منش در عین حال بزدل است زیرا از قبول مسئولیت واهمه دارد. از گزارش دهی و گزارش خواهی و حساب و کتاب می هراسد. "آسته برو آسته بیا تا گریه ساخت نزنه" شعار وی است. خواهان دردرس نیست بیشتر سر درد تولید می کند. وی می خواهد همه جا اسمش باشد ولی حضورش پنهان باشد. می ترسد دست به چیزی بزند که مبادا دستش "تجس" شود. ولی چنین عنصری در عوض ویژه گی های خاصی دارد که شاخص همه انسانهای هم مسلک اوست. به زمین و زمان ایراد می گیرد و بهتر از همه می داند و عقل کل است، با همه اختلافات اساسی و ماهوی دارد. وی می داند که اگر رفیق استالین چنین و چنان نمی کرد سوسیالیسم در جهان پیروز شده بود. وی هوادار سوسیالیستی است که در جهان نبوده و نخواهد بود. "سوسیالیسم بی درد سر"، "سوسیالیسم نا ممکن"، "سوسیالیسم از راه دور".

این گونه افراد حتی انقلابی نیز نیستند زیرا به دانش مارکسیست لنینیست متکی نمی باشند.

یک کمونیست مارکسیست لنینیست منضبط است نه از آن گونه که در اهمیت انضباط در کتابها مطالعه کرده است، نه از آن گونه

که از روی بی خبری، دنباله روی را ترجیح می دهد و تصمیم دارد که دیگران به جای وی فکر کنند و به وی دستور بدهند. خیر انضباط کمونیستی در یک حزب لنینی-استالینی یعنی حزبی که بر اساس مرکزیت دموکراتیک شکل گرفته و فراکسیونسیم در آن جایی ندارد انضباطی آگاهانه است. انضباطی که آگاهانه نباشد دوام ندارد، مقاومت ندارد، از پس حل مسایل بر نمی آید، از جان و دل و با فداکاری نیست. انضباطی محکم و موثر است، که بر آگاهی طبقاتی متکی باشد. انضباط آگاهانه به مفهوم آگاهی به مارکسیسم لنینیسم یعنی متکی بر علم مبارزه طبقاتی است. اگر این عامل آگاهی را از انضباط بگیریم آنرا به اطاعت کورکورانه بدل کرده ایم. هیچ حزب کمونیستی قادر نخواهد بود با مثنی که به اطاعت کورکورانه تن می دهند قدرت سیاسی را قبضه کند. کسب قدرت سیاسی از درون آگاهی طبقاتی و بسیج توده ها بر این مبنا ممکن می گردد. این امر فقط در درون حزب طبقه کارگر ایران، حزب کار ایران (توفان) ممکن است. زیرا انضباط آگاهانه در عمل در چهارچوب یک تشکیلات سیاسی کمونیستی که به دانش مارکسیست لنینیست مجهز است ممکن می گردد. در جمع است که می توان به نیروی جمع پی برد و با منش فردی و روحیات خرده بورژوازی مبارزه کرد و زمینه ای را فراهم نمود که امکان خوش رقصی و رشد انفراد منشی و روحیه ضد حزبی را از بین برد. این است که دشمنان حزب که در جبهه ضد حزبی با منش فردی و بر اساس "منیت" خویش گرد آمده اند با تلاش زیاد مانع آن هستند که رهروان صمیمی راه آزادی طبقه کارگر راه درست خویش را پیدا کنند. دامن زدن به آشفته فکری از این قبیل سلاحهای است که آنها در مبارزه ایدئولوژیک از آن استفاده می جویند. آنها مریدان خویش را پند و اندرز می دهند که صبر را پیشه سازند تا آنها از غوره حلوا سازند و همه مسایل جنبش را در گذشته و حال و آینده حل کرده و برای آنها پاسخ قانع کننده پیدا نموده و آنگاه از نقطه صفر شروع به مبارزه نمایند. مبارزه ای که باید بر خلاف مبارزه گذشتگان "بی عیب و نقص" باشد و مولای درزش نرود. با این اطمینان که دیگر در مقابل همه مانورهای دشمن، تهدیدات، ستون پنجمها و اشتباهات مصنوعیت پیدا کرده اند. داروی این بیماریها و مالخولیاها، حزب است که بر اساس اعتقاد به دانش مارکسیست لنینیست، قبول حزبیت و تن در دادن به موازین حزبی سازمانی قادر است که این افکار را مهار کند و پادزهر آنرا مهیا نماید و راه کسب قدرت سیاسی را با زدودن غبار راهها بگشاید.

پیروزی مبارزه ملی مشروط به تأمین سرکردگی طبقه کارگر است

مبارزه نادرست در برخورد به مذهب

“مذهب افیون توده هاست”

کارل مارکس

“گویند بهشت و حور و عین خواهد بود

آنجا می ناب و انگبین خواهد بود.

گر ما می و معشوق گزیدیم، چه باک

چون عاقبت کار همین خواهد بود.”

حکیم عمر خیام نیشابوری

پیرامون انضباط حزبی

“در جلسات اسم مرا یاد کنید

بنده را مستمع آزاد قلمداد کنید

حزب اگر آمد سر کار که ما هم هستیم

شاه سابق اگر آمد که سلامت جستیم”

رفیق محمد علی افراشته

عده ای هستند که به انضباط حزبی تن در نمی دهند. پذیرش انضباط یعنی قبول این امر که مبارزه طبقاتی پیچیده، بیرحمانه در راهی مملو از دامهای دشمن به پیش می رود و برای اینکه کسی با موفقیت این راه را پشت سر بگذارد به ارتشی کارگشته، با تجربه، فداکار، معتقد، منضبط و انقلابی نیاز دارد. این ارتش باید فرماندهی شود. ستاد فرماندهی باید از فرماندهان با تجربه که از نظر تئوریک دانش خویش را به ثبوت رسانده و در مبارزه سیاسی چند دست لباس پاره کرده اند و در عمل اجتماعی و تماس با توده های مردم تجربه اندوخته اند مملو باشد که بتوانند با تکیه بر حزب، ادامه کاری مبارزه را تضمین کنند. این تبحر، کیاست و توانائی در امر مبارزه منضبط که با آگاهی طبقاتی صورت می گیرد یک شبه ایجاد نمی شود. به سالها مبارزه بی امان و سرشار از جمع بندی در جهت بهبود و موثر بودن کارها نیاز ... ادامه در صفحه ۱۱

این سخنان نغز آموزگار بزرگ پرولتاریای جهان را همه شنیده اند. مفهوم آن این است که از سلاح مذهب طبقات حاکمه برای ادامه سلطه خویش استفاده می کنند. آنها نه تنها با زندان و شکنجه و اعدام مخالفین خویش را نابود می سازند بلکه می کوشند از نظر فکری نیز آنها را به اسارت خویش در آورند و روحیه مقاومت را در آنها از بین ببرند. سلب روحیه اعتراض و مقاومت پیشدرآمد سلطه گری آنهاست زیرا اساسا مانع آن می شود که رژیمهای حاکم به اسلحه آتشین برای سرکوب مردم متوسل شوند. اسلحه مذهب برای سرکوب توده ها، کار اسلحه آتشین را برای سرکوب آنها بانجام می رساند. انسانهای مسخ شده ای می سازد که به امیدهای واهی آماده کار و تلاش و قربانی کردن جان خویش هستند. مذهب در واقع اسلحه طبقات حاکمه در مراحل گوناگون تحولات اجتماعی برای خلع سلاح معنوی توده های مردم است. مذهب به مردم تحت ستم می آموزد که از زندگی خویش در این دنیا ناراحت نباشند و به وضعیت کنونی خویش اعتراضی نکنند، زیرا این زندگی فلاکتبار، زندگی موقتی و گذرا و فانی است. زندگی جاودانی و پایدار بعد از مرگ انسانها فرا می رسد. انسانها پس از گذر از مرحله فانی به مرحله باقی رسیده و از همه مواهب زندگانی برخوردار می شوند. زندگی فانی را باید با صبر و تحمل و قبول سختیها پذیرفت تا بشود به زندگی باقی و ابدی دست پیدا کرد. این فلسفه ضد علمی و تبلیغ این تفکر برای نیروهای مسلط بر جامعه که مردم را به برده داری محکوم کرده، حقوق آنها را پایمال نموده، دسترنج آنها را می دزدند بهترین وسیله است تا روحیه مقاومت و اعتراض به وضع موجود را در میان بردگان سرمایه از میان ببرند و آنها را به آواز دهل که از دور می رسد دلخوش نمایند. شما هر روز شاهد هستید که مردم به نیروی سرنوشت معتقد می شوند و فکر می کنند یک نیروی قاهره خارج از طبیعت سرنوشت همه انسانها را از روز ازل تعیین کرده و کارگر را به صورت کارگر و سرمایه دار را برای سرمایه دار شدن آفریده است. ضعف نیروی انسانی در مقابله قطعی با مشکلات اجتماعی و حل آنها، آنها را وادار می کند که به نیروهای واهی متوسل شوند تا یک تکیه گاه روانی پیدا نمایند. از این طریق فشار خارجی برای انسانها تسهیل می گردد. مذهب که در اساس خود هیچ چیز دیگری جز خرافات نیست محصول جهالت بشری است. بشر برای شناخت محیط خویش از بدو پیدایشش به تلاش برخاسته و نخستین پاسخ به مجهولاتی که در دامنه وسیع وی را احاطه کرده بود همان تفسیر مذهبی بود. اینکه نیروی خارج از طبیعت ما را همراه با تعیین سرنوشت آفریده است توضیحی ای بود که در شرایط نخست موجه جلوه می کرد و برای سطح تکامل آنروز انسانها کافی بود. با رشد علوم و کشف ریشه های بسپارزیبا مجهولات از قدر قدرتی ذات باربیتعالی کاسته شد و نفس موجودیت آن بزیر پرسش رفت. رشد دانش بشری اسلحه بشریت متمدن در مقابله با خرافه مذهب بود. در طی تحولات اجتماعی ابقشاری پیدا شده بودند و هستند که به پاس سفاهت عمومی و عقب ماندگی فکری از این راه ثروت اندوخته و زمینه ارتزاق برای خویش یافته بودند. جهل عمومی منبع ثروت آنها محسوب می شد. این است که دعوی میان دانش و جهالت صرفا در عرصه فکری باقی نمانده به عرصه اجتماع کشیده می شود. زیرا این دو نیرو پایگاه اجتماعی خویش را دارند. انسانهایی هستند که از این راه نان می خورند. مبارزه با خرافه مذهبی یعنی آجر کردن نان یک قشر پرنفوذ و قدرتمند اجتماعی. طبقات مسلط جامعه نیز از این قشر اجتماعی برای اهداف سیاسی خویش به حمایت بر می خیزند. کنشت و کلیسا و ... ادامه در صفحه ۳

www.toufan.org

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت

toufan@toufan.org نشانی پست الکترونیکی

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه "حزب کار ایران" حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساترشدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هر چند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزافهست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

Toufan حساب بانکی
Postbank Hamburg
BLZ: 20110022
KontoNr.: 2573302600
Germany

شماره دورنگار (فاکس) آلمان 069-96580346

آدرس Toufan
Postfach 103825
60108 Frankfurt